مشخصات متن

عنوان : رساله بلوغ

نویسنده: حکیم علامه سدی محمد جواد غروی

منبع: www.arbabehekmat.com

صفحات: ۲۸

hoveyda.wordpress.com

رساله بلوغ:

- مقدمه
- آیات بلوغ
- کلمات فقهاء شیعه درباره بلوغ
- اخبار بلوغ از طرق خاصه
- اخبار بلوغ از طرق عامه

مقدمه

واما آنچه دراین کتاب تحت عنوان «رسالهٔبلوغ» بهرشته تحریر درآمده، پیرامون حکم شرعی بلوغ و زمان و چگونگی آن است. وچون شیعه و عامّه در آن اختلاف کرده‌اند، برآن شدیم تا تحقیقی دقیق وجامع الاطراف درخصوص آن بنماییم و حقیقت حکم‌شارع را ازکتاب وسنت استخراج کرده برای عموم روشن سازیم.

ما به علماء اسلام، ازخاصّه و عامّه، اعلام می نماییم که برای برخی از مسائل، به نحوی که‌مشهور است، دلیل درستی ازکتاب و سنت دردست نیست. بلکه دربرخی از موارد، ادلّهٔ شرعیه از کتاب و سنت قطعیه و دلائل عقلیه برخلاف مشهور قائم است. بناءبراین ازفقهاء عظام مترصّدیم که دراین قبیل مسائل مطالعهٔ دقیق ومراجعهٔ عمیق معمول دارند، تا به حقائق ولُبّ مطلب معلوم، و وحدت کلمه دربارهٔ آنها تحقّق یابد.

علت‌اینکه بشر تدریجاً، خصوصاً دراین عصر، به اکتشافات و اختراعات و ابداعات شگفت دست یافته، آن بوده که جدّ وجهد اکید و سعی و پشتکار بلیغ نموده و دولتها با عوامل فرهنگی ودانشورانشان هم آهنگی واز کوشش آنها قدردانی کرده وکلیهٔ وسائل و افزار تکمیل علوم وصنایع، وارتقاء ونشر وبسط آن را تأمین نموده‌اند. و دانشمندان نیز به‌کشفیات ودانسته‌های سابقین خود قانع نشده واعتقاد داشته‌اندکه دانشهای آنها خالی ازخطاء و نقص نبوده‌است.

حال از علماء اسلام می پرسیم: آیا علوم ومعارف دین ارج و ارزشش برای بشر، کمتر از علوم مادی است؟! قطعاً چنین نیست. پس بدیهی است که دراین زمینه تلاحق افکار واقدام شایان بعمل‌نیامده. درنتیجه اختلافات بسیار، دربین امّت به‌معنای اعمّ، و در بین هر فرقه از فِرَق مسلمین، به معنای اخصّ، پیوسته در تضاعُف و تزاید بوده و هست. و علماء امت هم، که این مسؤولیت

خطیر بیشتر به عهدهٔ آنها است، در مقام رفع این اختلافات برنیامده‌اند، وآنچه را به قلم تحریر ولسان تقریرنوشته وگفته‌اند، اعتراضات آمیخته با توهین وتکفیر و تفسیق یکدیگر بوده ومیب اشد، وحتی بعضاً، به منظور غلبه برطرف مقابل، به‌تهمت وافتراء نیز متشبّث شده‌اند. و بی تردید، چنین روشی مُفَرِّق جماعت است ومسبِّب عداوت وتشتُّت امت.

ازجمله مسائل خلافی که آثارسوئی در خانواده و جامعه دارد، مسألهٔ بلوغ پسر و دختر است، که بین علماء شیعه ونیز بین علماء اهل تسنن درعلائم آن اختلاف است. و چون مشهور بین شیعه آن است که سن پانزده سال را برای پسر، ونُه سال رابرای دختر محقِّق بلوغ دانند، موجب بروز پاره‌یی اختلافات واعتراضات شده‌است. اختلاف در داخل امت واعتراض ازسایر ملل که درمسألهٔ بلوغ، رعایت حقوق نشده، خصوصاً نسبت به دختران.

این وضع موجود، ما را برآن داشت تا جهت رفع‌اختلاف واعتراض، وایجاد وحدت، این مسأله را مورد مطالعه ومداقَّه قراردهیم وحق مطلب را ازکتاب مجید و سنت قطعیه استخراج واستنباط نماییم. حال‌که بعون‌اللّه تعالی، تحقیق‌ما بثمر رسیده و در اختیار امت قرار می گیرد، از علماء اعلام خواستاریم هرگاه دلائل ما کامل و مُتقَن است، آن را تأییدنمایند، ودرصورتی که اشکالی به‌نظرآنها رسید، باما درمیان‌گزارند تا رفع اشکال کنیم، که این گامی است درتوحید فِرَق متخالفه ومتشتّتهٔ امت اسلام، و پاسخی است معقول به‌ایراد واعتراضی که سایرملل به‌حکم »بلوغ« وارد کرده‌اند.

علماء اعلام به این نکته نیز باید توجه داشته باشندکه تا قبل از ظهور صنعت چاپ، کتاب‌ها خطی بود. ونوعاً دانشمندان و اهل تحقیق، بازحمت فراوان چند مجلّد کتاب تهیه میکردند، لذااطلاعشان ازاقوال‌مختلفه ودلائل علماء دیگر درعلوم، کافیوکامل نبود، وکمتر میَّسرمی شد مسائل‌خلافی را مطرح‌کنند واختلاف‌را به‌اتحاد مُبدّل سازند. از طرفی دیدار دانشمندان ازیکدیگر، که درشهرهای دور ازهم می زیستند، آسان نبود وشاید سالها چنین ملاقاتهایی صورت نمی گرفت. ولی دراین عصر، هردو اشکال مرتفع گشته، هم دیدارها آسان شده، و هم وجود چاپ وفراوانی کتاب راه اطلاع بر آراء واقوال واعمال واحوال دانشوران را گشوده وسهل الوصول ساخته است، و این امکان را فراهم آورده که دانشمندان مسلمان از آراء یکدیگر مطلع گردند و حتی میتوان، مثلاً هرساله درموسم‌حج، درمکهٔ‌معظمه یا مدینهٔ منوّره، علماءعامّه وخاصّه گرد هم‌آیند وبه بررسی واِمعان نظر درمسائل‌خلافی بپردازند وبه توحیدنظر برسند، تا تدریجاً امت اسلامیِ واحد و متحد تشکیل گردد و مصداق این آیه کریمه شود که وَاعتَصِمُوا بِحَبلِ اللَّهِ جَمیعاً و لاتَفَرَّقُوا . آنچه راکه ما در «رسالهٔبلوغ» مبنای تحقیق قرار داده و برآن اساس بنتیجه رسیده‌ایم، علاوه‌بر کتاب وسنت، اصول مسلّمه‌یی است‌که عبارتند از: اصل برائت، اصل استصحاب، اصل تأخُّرحادث، اصل عدم تکلیف، اصل عدم ازلی.

واینک توضیحی دربارهٔاصول مذکور:

الف– اصل عدم‌تکلیف:

این اصل همان اصل »عدم‌ازلی« است. یعنی انسان ازبَدْوِ ولادت مکلف نمی باشد، واین اصل به قوّت خود باقی است تا هنگامی که بلوغ، یقینی وقطعی گردد، که نشانه‌ها وعلائم آن را درمتن رساله مورد بحث قرارخواهیم داد.

ب– اصل‌برائت:

اقتضای این‌اصل آن‌است‌که انسان مکلف‌نباشد، تا وقتیکه دلیل قاطع بر وجودتکلیف قائم گردد. به‌عبارت دیگر، تایقین به تکلیف نیابد، اصل‌برائت به قوّت خود باقی است. و انسان زمانی مکلف است‌که بالغ گردد.

ج- اصل‌استصحاب:

این اصل ادامه دادن حالت سابقه است. اصل استصحاب، عقلاً و شرعاً، در تمام موضوعات جاری است. یکی ازآن موضوعات عدم‌بلوغ است. یعنی ادامهٔ‌حالت عدم بلوغ درانسان، که‌عدم تکلیف‌است تاوقتی که بلوغ ثابت گردد و نسبت به وقوع آن یقین حاصل شود، ویقین سابق را که‌عدم بلوغ است بشکند.

د: اصل تأخّرحادث:

برگشت این اصل به‌اصل استصحاب است. ومراد این‌است‌که چیزی ازعدم بوجودبیاید ولی نسبت به‌زمان حدوثش تردید شودکه آیا دوسال پیش حادث شده‌است یا یک‌ماه قبل. اصل آن‌است‌که زمان‌متأخّر رامبنی قراردهیم، وحالت سابقه، که‌عدم میباشد، استمرار یابد تایقین به‌وجود آن شیئی حاصل گردد.

نظام امورعالم از صناعات، تجارات، مراسلات، وکلیهٔ افعال بشر مبتنی برهمین اصل است. یعنی زارع کشت میکند، به‌اعتباراینکه اجلش متأخّرباشد، به‌این‌معنی که زنده بماند وازفلاحتش بهره‌مندگردد. ومحصل درس میخواند وعلم‌می آموزد، به امید اینکه حیاتش ادامه یابد و از آثار علمش سودمند شود. وکاتب نامه مینویسد به لحاظ این که امیدوار است به بقاء حیات مخاطب خودکه نامه را دریافت میدارد و پاسخ هم بنویسد.

در مسألهٔ مورد تحقیق ما، به هنگام شک دربلوغ، مقتضای اصل تأخُّر حادث آن است که بگوییم، بلوغ هنوز حادث نشده وبعداً پدید خواهدآمد. آنچه دراین رساله تألیف شده، اثبات این موضوع است‌که به مقتضای اصول مذکوره و بر اساس کتاب و سنت قطعیه، عدم بلوغ به قوت خود باقی است تاوقتیکه یقین قاطع به حدوث بلوغ حاصل شود.

آیات بلوغ

یا اَیُّها الَّذین آمَنُوا لِیَستَأْذِنْکم الَّذین مَلَکَتْ اَیمانُکُم و الَّذینَ لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ مِنکُم ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبلِ صَلوةِ الفَجرِ وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُم مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِن بَعدِ صَلوةِ العِشاءِ ثَلاثُ عُوْراتٍ لَکُم،

لَیسَ عَلَیکُم و لا عَلَیهِم جُناحٌ بَعدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیکُم بَعضُکُم علی&۳۹ بَعضٍ، کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الایاتِ و اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ. (النور-۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید غلامان شما (که کارگزاران خانه‌های شما هستند) و آنان که به حد احتلام نرسیده‌اند باید شبانه روز سه نوبت برای ورود به منازل شما اجازه بگیرند، یکی پیش از نماز صبح (که شخص از خواب برمیخیزد) و دیگری وقتی لباسهایتان را به هنگام ظهر بر زمین می نهید، و سوم بعد از نماز اعشاء (که وقت خفتن است و لباس رسمی را می افکنید). این سه وقت است که بدنهای شما پوشیده نیست و باید پسران نوجوان و همچنین مستخدمان منزل شما برای ورود اجازه بگیرند. در غیر این سه وقت، آنها میتوانند بدون اذن وارد خانه‌های شما شوند، و گناهی بر شما و ایشان نخواهد بود، زیرا شما دو گروه بریکدیگر آمد و شد دارید. اینچنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، و خدا دانا و حکیم است.

دراین سه وقتی که قرآن کریم تعیین فرموده، نوعاً زنان به‌طور کامل پوشیده‌نیستند، بناءبراین پسران مُراهق، یعنی نوجوانانی که هنوز به‌حداحتلام وبلوغ نرسیده وهمچنین خدمتکار خانه‌ها برای ورود باید اجازه بگیرند، و در غیر این سه وقت نیازی به‌اجازه گرفتن نیست، زیرا کارهای منزل را انجام‌می دهند وباید به‌راحتی در رفت‌وآمد باشند. زنان درغیر این‌سه‌وقت، پوشیده به‌لباس لازم هستند.

و اِذا بَلَغَ الأَطفالُ مِنکُمُ الحُلُمَ فَلیَستَأذِنُوا کَما اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِن قَبلِهِم. (النور–۵۹)

و هرگاه اطفال شما به حد احتلام رسند، باید برای ورود به منازل شما اذن بگیرند، همچنان که مردها قبل از آنها اذن می گرفتند.

یعنی این اطفال بعداز رسیدن به حداحتلام، ازمردان محسوب شده همانندآنها باید با اجازه داخل منازل شوند. واما ورود محارم منوط به‌اذن نیست، ولی رضای صاحب خانه شرط جواز دخول میباشد.

می بینیم که این‌دوآیه، بلوغ مردان را فقط رسیدن به‌احتلام شمرده وهیچ چیز دیگری را علامت ودلیل بلوغ ندانسته است، وگرنه باید درهمین آیه ذکرمی شد. زیرا آیه در مقام بیان حکم است، وتأخیربیان آن از وقت حاجت، به اتفاق تمام عقلاء، قبیح واز شخص حکیم قبیح تر واز خدای متعال محال است. و واضح است که حین نزول این آیات، مسلمانهامحتاج بیان‌بودند، ونظر به‌این که غیر ازاحتلام، چیزدیگری را به‌عنوان علامت بلوغ نیاورده، معلوم می شود که نشانۀبلوغ منحصر به‌تحقق این‌شرط است.

آیۀ دیگر: وَبتَلُوا الیَـتامی حتَّی بَلَغُوا النِّکاحَ فَاِن آنَسْتُم مِنهُم رُشداً فَادفَعُوا اِلَیهِم اَموالَهُم. (النساء–۶)

یتیمان را بیاموزید تا هنگامی که به حد نکاح رسیدند، پس اگر در آنها رشد عقلی یافتید اموالشان را به ایشان تسلیم نمایید.

این‌آیه خطاب به اولیاءایتام است‌که به‌آنها دستورمی دهد یتیمان را بیازمایند تا موقعی که به حـد نکاح برسند، ودرآنها رشـد عقلی بیابند، ولایت خود را پایان یافته بدانند و اموال ایتام‌را دراختیارخودشان قراردهند ودیگر حق‌ندارند بدون اجازه، درمال آنها مداخله کنند.

این‌آیه نیز صریح‌است دراینکه ملاک بلوغ، رسیدن به حدی است‌که پسر یا دختر شایستگی نکاح‌را داشته باشند، وآن وقتی است‌که اطلاق‌مرد یازن برآنها صدق‌کند. و آن هم به احتلام‌مرد وحیض‌زن تحقق‌می یابد. بدین معناکه هرگاه پسر محتلم یا دختر حائض گردد، صلاحیت نکاح را خواهد داشت. و «یتامی» به اتـفاق جمیع مفسرین و فقهاء، هم‌شامل پسران‌است وهم‌دختران.

آیۀ «نِساؤُکُم حَرْثٌ لَکُم» زنان شما محل‌کشت فرزند می باشند، نیزمفید همین معنا است که تا وقتی به طورطبیعی قابلیت تولید فرزند در زنان نباشد شایستۀ ازدواج نیستند و تا حائض نشوند صلاحیت تولیدمثل ندارند.

کلمات فقهاء شیعه درباره بلوغ

علامه درکتاب حَجر مُختَلَف گفته: مسألة: اَلمشهورُ اَنَّ حدَّ البُلوغِ لِلصَّبِیِّ خمسَ عَشَرَةَ سنة، و قال ابنُ الجُنَید اربعَ عَشَرَةَ سنة. مشهور این است که حد بلوغ برای پسران پانزده سال است. و ابن جنید گفته چهارده سال.

علامه سپس می گوید: سخن ما این است که اصل، بقاء حَجر است. یعنی اصل، عدمِ بلوغ وبقاءِ عدم تکلیف است واین‌اصل، قطعی است تا وقتی که بادلیل قاطع نقض شود.

بعدازآن علامه می گوید: ابن‌جنید که دربلوغ پسر، چهارده سال را ملاک گرفته استدلال کرده است به روایت ابی حمزه ثمالی ازامام‌باقر علیه‌السلام که گفت:

قلت له: جُعِلتُ فِداکَ، فی کَم تَجری الاَحکامُ عَلَی الصِّبیانِ؟

قال: فی ثلاثَ عَشَرَةَ سَنة و اَربعَ عَشَرَةَ سنة. قلتُ: فَاِنَّهُ لَم یَحتَلِم فیها،

قال: و اِن لَم یَحتَلِم فَاِنَّ الاَحکامَ تَجری عَلیه.

به حضرت باقر علیه السلام گفتم: فدایت گردم در چند سالگی، احکام بر پسران جاری می شود؟

پاسخ داد: در سیزده و چهارده سالگی. گفتم: پسری که در سیزده و چهارده سالگی محتلم نشده تکلیفش چیست؟ گفت: هر چند محتلم نشده باشد احکام بر او جاری می گردد.

علامه به‌دلیل ابن‌جنید اعتراض کرده می گوید: و فِی السَّند عبداللّه بن‌جَبَلَة و هو وَاِن کان ثِقة اِلاَّ اَنَّ فیه قَولاً و فِی الطَّریقِ اَیضاً سِندِیُّ بنُ الرَّبیع و یحیی بنُ المبارک و لااَعرفُ حالَهما.

درسند حدیثِ ابی حمزه، عبداللّه بن‌جَبَلَه قراردارد واو، اگرچه بناءبرمشهور، ثقه‌است ولی دربارهٔ‌او سخنی است (ثقه‌بودن او مسلم‌نیست) ونیز سِندیّ بن‌ربیع ویحیی بن‌مبارک در سند واقعند ومن حال‌آنها رانمی دانم‌که موثقند یا ضعیف.

می بینیم‌که علامه نسبت به پانزده‌سال برای حدبلوغ فتوی نداده وپانزده‌سال را به مشهور منسوب ساخته است. دراصطلاح فقهاء هرگاه بگویند «فلان‌قول مشهوراست»، مرادشان تضعیف‌آن قول‌است وجملهٔ «رُبَّ مشهورٍ لااصلَ لَه» بین‌آنها مَثَلِ سائراست. علامه سن چهارده سالگی راکه نظر ابن‌جُنید است مردود شمرده، وخبر ابی حمزه را غیرقابل استناد واصل عدم بلوغ واستصحابِ حَجْر را قطعی می داند وناقضِ آن را مشکوک می شمارد. ماهم عین‌کلام علامه را می گوییم‌که اصلِ استصحابِ عدم بلوغ، به قوت خود باقی است، و قاطع این اصل همان «احتلام» است‌که منصوص کتاب مجید می باشد، واخبارمتواتره، به‌تواترمعنوی، نیز شاهددیگرند براثبات این اصل درشناخت بلوغ، وسه خبرآحاد، آن هم ضِعاف ومخالف کتاب وسنت قطعیه، مردود و غیرقابل استنادند. بناءبراین فقط «احتلام» است‌که ناقض اصل ومأخذ بلوغ می گردد.

واما مَناط بلوغ زن، «حیض» است. شهیدثانی درکتاب حجرمسالک دربحث علامت بلوغ میگوید:

در بلوغ‌خنثی نصّ مخصوصی نیست، «ولکِن اَصالَةُ عدمِ‌التَّکلیف والبلوغِ تَقتَضی استصحابَ الحالِ السَّابِقِ الی اَن یُعلَمَ المُزیلُ و هوَ بُلوغُ الخَمسَ عَشَرَةَ سَنة.

ولی اصل عدم تکلیف وعدم بلوغ اقتضاء دارد که حالت سابقه را استصحاب‌کنیم تا وقتی علم به زائل‌کننده حال سابق، حاصل‌گردد وآن رسیدن به‌پانزده‌سال است.

شهید ثانی مانند همهٔ فقهاء تصدیق دارد که حالت پیشین، یعنی عدم بلوغ و عدم تکلیف را بایدادامه‌داد و استصحاب نمود تایقین به‌قطع‌آن حاصل‌گردد. تا اینجا سخن شهید وسایرفقهاء موردتصدیق است. ولی سخن‌ما این است که قاطع وناقض این‌اصل باید با دلیل‌قطعی ثابت‌باشد، وبا دو یا سه خبرآحاد، آن هم ضعیف ومخالف آیات و روایات، نه به‌انقضاء حالت سابق علم حاصل‌می شود ونه ظنّ. ویقین هم باید به یقین دیگری نقض‌گردد. پس این کلام شهید که درپانزده سالگی علم به مُزیلِ استصحاب تحقق می یابد، سخنی است غیرمقبول ونامعقول، چنانکه مذکور گردید.

علامه درکتاب تذکرهٔ الفقهاء درمبحث حَجر می گوید:

احتلام‌که عبارت‌است‌از خروج‌منی، وآن آب‌جهنده‌یی است‌که فرزند ازآن خلق‌می شود، نشانهٔ بلوغ است درمرد و زن، نزد جمیع علماء ما، ودرخصوص مرد، خلافی نمی دانم (یعنی کسی از علماء را نمی دانم‌که مخالف باشد)، سپس استدلال می کند به آیات و روایات و می گوید: خدای عزّوجلّ فرمود:

و اِذا بَلَغَ الأَطفالُ مِنکُمُ الحُلُمَ...

هنگامی که اطفال شما به احتلام رسیدند...

ونیز فرمود: وَالَّذینَ لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ... و کسانی که به احتلام نرسیده‌اند...

بناءبراین خدای تعالی «احتلام» را مُعرّف بلوغ قرارداده، و رسول‌خدا صلی اللّه علیه و آله نیز فرمود:

رُفِعَ القلمُ عَن ثَلاثٍ، عَنِ الصَّبیِّ حَتَّی یَحتَلِمَ...

قلم تکلیف از سه گروه برداشته شد، یکی پسر تا وقتی که محتلم‌گردد (تمام‌حدیث رابعداً در ضمن‌احادیث می آوریم(

وآن حضرت وقتی مُعاذ را برای گرفتن‌جزیه به یمن می فرستاد، به وی فرمود:

خُذ مِن کُلِّ حالِم دیناراً. در جزیهٔ اهل کتاب از هر که محتلم شده، یعنی بالغ گشته، یک دینار بگیر.

پیامبراکرم صلی اللّه علیه وآله دراین حدیث احتلام را ملاک بلوغ دانسته، و همانا جمیع علماء، ازعامه وخاصه، براین اجماع واتفاق کرده‌اندکه فرائض واحکام بر محتلم عاقل واجب‌است. سپس علامه می گوید:

مسألهٔ: حُلُم بیرون‌آمدن منیّ ازعورت مرد و زن است مطلقاً، چه‌مقرون به‌شهوت‌باشد وچه بدون شهوت، وچه به جِماع باشد وچه به غیرجماع، وچه درخواب باشد یابیداری...

وبعد ازآن، اقوال علماء عامّه رابدینگونه نقل‌می کند:

و قال داودُ لاحَدَّ لِلبُلوغِ مِنَ السِّنِّ.

داود گفته است برای بلوغ، حدّی از سن و سال نیست.

پس شخص نابالغ تا محتلم یاحائض‌نگردد بالغ‌نیست، هرچند سن‌پسر یا دختر از بیست هم تجاوزکند.

ابوحنیفه گفته: حدُّ بلوغِ المَرأهٔ سبعَ عشرَهَ سَنهٔ بِکلِّ حالٍ، و لهُ فی الذَّکَرِ رِوایتان، اِحدی هما سَبعَ عَشرهٔ سنهٔ کَالأُنثی، و اُخری ثمانِیَ عشرهٔ سَنهٔ کامِلَهٔ.

حد بلوغ زن هفده سال است در همه حال، ونسبت به مرد دو روایت از ابی حنیفه آمده است، یکی هفده سال همانند زن، ویکی هجده‌سال کامل.

و قال اصحابُ مالکٍ فِی الغلامِ و المَرأهٔ سَبعَ عشرهٔ و ثَمانِیَ عشرهٔسَنَهٔ.

ومالکیه درپسر ودختر هفده وهجده‌سال را قائل‌شده‌اند (یعنی درپسر هفده‌سال ودر دختر هجده سال)

و سَوَّی بَینَهما الشّافعیُّ و الاَوزاعیُّ و ابوثَور و احمدُبنُ حنبلٍ و محمدٌ و ابویوسفُ فقالوا: بلوغُ الذَّکَرِ والأُنثی خمسَ عَشرَۀَ سنۀ کامِلَۀ.

و شافقی و اوزاعی و ابوثور و احـمد بن حنبل و محمد و ابویوسف (که همه از فقهاء عامه‌اند) گفته‌اند بلوغ زن ومرد به تمام شدن پانزده سال تحـقق‌می یابد (وفرقی بین زن ومرد ننهاده‌اند)

سپس علامه میگوید: اَلحَیضُ و الحَبلُ دلیلانِ علَی البُلوغ.

حیـض و آبستن شدن دلیل بلوغ زن است.

آنگاه علامه به‌کلام رسول‌خدا صلی اللّه علیه وآله استدلال می کندکه به اسماء ، دختر ابی بکر گفت:

اِنَّ المَرأۀ اِذا بَلَغَتِ الحَـیضَ لایَصلَحُ اَن یُری مِنها اِلاَّ هذا، و اَشارَ اِلَی الوَجهِ وَ الکَفَّین.

هرگاه زن به حیض رسد شایسته و درست نیست که از بدن او چیزی دیده شود (نامحرم ببیند) مگر این، و اشاره کرد به صورت و دو کف، یعنی تا مچ دستها.

ونیز استدلال‌کرده به‌قول نبی اکرم صلی اللّه علیه وآله وسلم‌که فرمود:

لایُـقبَلُ صَلوۀ حائِضٍ اِلاَّ بِخِمارٍ.

نماز زنی که حائض شده باشد قبول نمی گردد مگر با سرپوش (مقنعه) . ومی گوید:

واین‌کلام برآن اشعار داردکه زن بعداز حائض‌شدن مکلّفۀ به‌نمازمی گردد، ومُشعِر به این‌است که آبستن شدن بعد از انزال است، وانزال‌همان احتلام‌می باشد. زیرا فرزند ازمنیّ زن ومرد باهم آفریده می شود. یعنی آبستنی بعداز انزال زن ومرد تحققمی پزیرد. پایان‌کلام علامه .

مامی گوییم: اقوال فقهاء عامّه مستندبه‌کتاب وسنت قطعیه نیست. زیرا درکتاب‌مجید فقط احتلام‌را علامت بلوغ شمرده ودرهیچ حدیثی هم ازاحادیث منقوله درکتب‌عامّه ذکری از سن پسر یا دخترنیست. ازاین‌رو اقوال آنها دلیلی ندارد. البته روشن است‌که فقهاء اهل‌سنت، احتلام وحیض‌را، هرگاه پیش از رسیدن به‌پانزده، هفده، وهجده سال باشد، به حـکم‌کتاب و سنت بلوغ می دانند، و مرادشان از رسیدن به سنّ معین، بناءبر اختلافی که دارند، مشروط به‌این است‌که تا سن‌معهود، محتلم یا حائض نشده‌باشند.

پس این اقوال مبتنی برقیاس است‌که، بناءبر تحقیق، حجیت ندارد. زیرا مدلول قیاس از ظنّ تجاوز نمی کند، و آن هم به‌نصّ قرآن غیرقابل‌قبول ومردود می باشد. وقیاس‌آنها بدین نحو است‌که چون انسانها غالباً ونوعاً تا سن معهود محتلم یا حائض می شوند، هرگاه مرد یا زن به‌آن سن رسیدند ومحـتلم یا حائض نشدند، به حـکم قیاسِ غالبی، محکوم به بلوغ وتکلیف خـواهند بود. واین که غالب پسران دربلاد حـارّه درحدود پانزده وشانزده‌سالگی محتلم می شوند وغالب‌دختران درسن دوازده‌سالگی، ودربلاد سرد، پسران بعدازشانزده ودختران حدودچهارده وپانزده سالگی حائض‌می گردند. و غیر غالب آن‌است‌که پسر زودتر ازسن چهارده‌سال، ودختر درنه یاده‌سالگی حائض شود، آن هم دربلاد استوائیه یانزدیک به آنها. ولی ما دلیلی درمدخلیت سن در بلوغ نداریم، نه ازطریق خاصه ونه عامّه جز چند خبرضـعیف ازطرق خاصه که قابل استناد نیستند ودرخلال‌بحث مطرح خواهندشد.

فخررازی درتفسیرخود (ج۲۶، ص۲۹) میگوید:

اِتَّفقَ الفقَهاءُ عَلی اَنَّ الاِحتلامَ بُلوغٌ، و اختَلفُوا اِذا بَلَغَ خمسَ عَشَرَۀ سَنۀ و لَم یَحتَلِم.

فقهاء اتفاق دارند بر اینکه احتلام بلوغ است. پس وقتی پسر محتلم گردد بالغ شده است. ولی در این موضوع اختلاف دارندکه هرگاه پسر به سن‌پانزده‌سال رسید وهنوز محتلم‌نشده، آیا بالغ است یا نه.

ابوحنیفه گفته‌است: پسر درصورتیکه محتلم‌نشود، بالغ‌نیست تا به‌سن هجده سال تمام برسد ودختر به سن هفده‌سال‌تمام.

شافعی و ابویوسف و محـمد گفته‌اند : پسر و دختر، هر دو، وقتی به سن پانزده سال رسیدند بالغند.

ابوبکر رازی گفته‌است : قول خدای جل وعلا «وَ الَّذین لَم یَبلُغُوا الحُلُمَ مِنکُم» دلالت میکند بربطلان قول کسی که حدّبلوغ را، درصورت عدم‌احتلام، پانزده‌سال گرفته‌است. زیرا خدای متعال بین کسی که به پانزده‌سال برسد وکسی که به‌این سن نرسیده، تا زمانی که محتلم نشده باشد، فرق ننهاده است، چون گفته است «کسانی از شما که به حلم نرسیده باشند» و مُراهِق گشته باید سه مرتبه درشبانه روز اذن‌بگیرند و وارد منزل‌گردند (ولی کسانی که به‌حلم رسیده‌اند بایدهمیشه وهمه وقت اذن‌بگیرند، سپس وارد منزل‌گردند، یعنی منزلی که نامحرمی در آن باشد) واز رسول‌اللّه صلی اللّه علیه وآله دراحادیث‌کثیره وبه اساتیدعدیده روایت شده که فرمود:

رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثٍ، عَنِالنَّائِمِ حتَّی یَستَیقِظَ، وعَنِ الَمجنُونِ حتَّی یُفیقَ، وعَنِ الصَّبیِّ حتَّی یَحتَلِم.

قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده، از شخص خواب تا وقتی که بیدار شود، از مجنون تا هنگامی که عاقل گردد، از کودک تا زمانی که محتلم شود.

درحالی که پیامبر صلی اللّه علیه وسلم بین کسی که به سن پانزده‌سال رسیده وکسی که به این سن نرسیده فرق نگزارده‌است، پس هرگاه‌کسی اعتراض‌کرده بگوید:

بناءبراین تعیین‌حدّ هجده‌سال‌هم برای بلوغ کسی که محتلم‌نشده درست‌نیست، زیرا اگر بلوغ، فقط از راه احتلام معلوم می گردد، دیگر کم وبیش سن مطرح‌نیست. چون سن دلیل‌بلوغ نمی شود، پاسخش این‌است‌که: پسرعادۀ درسن‌پانزده درسن پانزده‌سالگی محتلم‌می شود، ولی چیزی که مبتنی برعادت‌است کلیّت‌ندارد وگاه‌کمتر از پانزده سال وگاه‌بیش ازآن‌می گزرد تا محتلم‌گردد، هم‌زیاده درآن ممکن‌است وهم‌نقصان.

واز ابی حنیفه نقل‌شده‌که نوزده‌سال‌را ملاک‌بلوغ غیرمحتلم‌دانسته، واین‌کلام، محمول‌براین است که هجده‌سال‌او تمام و داخل نوزده‌سال شده‌باشد (تا باهجده‌سال یکی شود(

دلیل شافعی که پانزده سال را در پسر ودختر علامت بلوغ دانسته، خبری است که از ابن‌عمر (عبداللّه) روایت شده که در روز احد او را نزد رسول‌اللّه صلی اللّه علیه وسلم آوردند در حالی که سنّش چهارده‌سال بود. وی پسرعمر را اجازه نداد بجهاد رود ودرغزاۀ خندق پانزده ساله بود واورا برای جهاد اجازه‌داد. ابوبکر رازی به شافعی اعتراض می کند که غزاۀ احد در سال سوم هجرت وغزاۀ خندق درسال پنجم واقع‌شده و دوسال فاصلۀ احد وخندق‌بوده، در حالی که دراین‌خبر فاصله یک سال‌است (یعنی این‌خبر برخلاف همۀتواریخ مسلّمه‌است(.

علاوه‌براین‌که خبر مذکور مضطرب است، یعنی با تواریخ منطبق نیست، اجازۀ قتال ربطی به بلوغ ندارد، یعنی ممکن است درهمان مرتبۀ نخست‌که نزد پیامبرآمده بعداز احتلام وبلوغ بوده، ولی به‌سبب ضعف‌بدنی، اورا اجازه نداده است. پایان‌کلام رازی.

ما می گوییم: ممکن است هنگامی هم که او را قبول کرده بالغ نبوده، اما به او کاری محول کنندکه ازسنخ قتال نباشد، مانند مراقبت دشمن ونقل سلاح واعمالی که پشت جبهه انجام‌می گیرد.

مع‌ذلک یک‌خبر ضعیف‌تاریخی، با اینکه ذکری ازبلوغ درآن نیامده، قابل‌استناد نیست وبا ادلّهٔقاطعه معارض است، ودرمقام‌تعارض مردود وغیرقابل استنادمی باشد. حتی درصورتیکه معارض هم نداشت. ازمجموع بیانات فخر رازی معلوم می شودکه سن را دربلوغ مدخلیت نمی دهد، وثبوت بلوغ را ازطریق سنّ، اعم ازپانزده وهفده و هجده سال، قول بلادلیل ومردود می داند، وفقط آنچه را قرآن دلیل بلوغ شمرده که احتلام وحیض‌است نشانهٔبلوغ می شمارد.

کلام صاحب مدارک

سیدمحمد صاحب‌کتاب مدارک الاحکام که‌شرح شرائع الاسلام محقق‌حلّی است، بعد ازنقل‌قول «محقق» : وتِسْعٌ فِی النِّساء، حدبلوغ زن تمام شدن نه سال است، میگوید: هذا هوَالمشهورُ بین‌الاصحابِ و بِهِ رِوایاتٌ متَعدِّدهٔ، لکنَّها ضَعیفهٔ السَّند. مشهور دربین‌فقهاء این است‌که دختر درنُه سالگی به حدبلوغ میرسد و روایتهای عدیده هم‌دارد، لکن سندتمام آن روایات ضعیف‌است.

وکلام وی که میگوید: نُه سال دربلوغ‌زن مشهوراست، اشاره به‌این‌جملهٔ معروف‌است که رُبَّ مَشهورٍ لا اَصلَ لَه، چه‌بسیارمطالب مشهوری است‌که اصلی ندارد. واین‌که می گوید: این روایات سندشان ضعیف است، دلالت می کند براینکه خود صاحب مدارک قول مشهور را قبول‌نداشته است.

پس‌اصل‌برائت، اصل‌عدم‌تکلیف واصل‌استصحاب ثابتند، وبا اخبارآحاد، آن‌هم اخبار ضعاف، این اصول نقض نمی شوند. وازفقهائی که قائل به‌بلوغ‌دختر در نُه سالگی شده‌اند تعجب‌است‌که چگونه، به‌استناد چندخبرضعیف مخالف اصول، فتوی به‌بلوغ دختر نُه ساله داده‌اند؟! بدون‌آنکه شاهدی ازکتاب‌خدا داشته‌باشند!! واخباربسیاری که متواتر معنوی هستند ومدلول همهٔ‌آنها احتلام درمرد وحیض در زن‌است، وشاهد از کتاب خدا هم‌دارند، واصول مسلّمهٔ قطعیه هم با آن اخبارموافقند، همهٔ اینهارا کنار گزارده و نادیده گرفته‌اند، اِنَّ هذا لَشیئیٌ عُجاب.

بناءبراین شرعاً وعقلاً وطبعاً مرد وزنی را بالغ‌می گویندکه امکان تولیدمثل درآنها تحقق یافته باشد، وآیات و اخبار، چنانکه مذکورشد، به طور واضح و صریح براین معنی دلالت دارند، وصـدق این معنی درحـبوبات ومیوه‌ها نیز مأخـوذ است. به بیان دیگر، مثلاً گندم، جو، برنج و سایر حبوبات و بادام و گردو و زردآلو و سایرمیوه‌ها، هرگاه نارس باشند، اگرکاشته شوندنمی رویند وتولیدمثل نمی کنند. بدین‌سبب نامهایی را که بردانه‌ها ومیوه‌ها نهاده‌اند، برنارس آنها به‌طورحقیقت اطلاق‌نمی شود، وبرسبیل مَجاز می توان به علاقهٔ مایَؤُولُالیه این اسامی را برآنها اطلاق نمود. و چون بلوغ به معنای رسیدن‌است، وجز رسیدنِ مذکر ومؤنث به‌مرتبهٔ زن یا مرد بودن، مفهوم دیگری ندارد، ورسیدن به این مرحله هم‌چیز دیگری نیست جزامکان تولیدمثل، آن هم تحقق نمی یابد ومکلف به عمل به احکام نمی گردد، مگربه علامت قطعی وکاشف واقعی از این قابلیّت، وکشف حقیقی دربارهٔ مرد منحصر به‌احتلام ودر زن به‌دیدن خون حیض است. زیرا احتلام دلیل تکوّن‌نطفه درمرد می باشد، که‌مادهٔ تولیدمثل است، ودر زن خون حیض است‌که غذای جنین در رحم‌می گردد. وآن دلیل براین است‌که زن به حد بلوغ وقابلیت تولیدانسان رسیده‌است.

باید دانست‌که «بلوغ» ازموضوعات است ویک امرطبیعی می باشد، و وظیفهٔ شارع نیست که موضـوع را تعیین کند. چنانکه شأن و وظیفهٔ فـقیه هم نیست. و این که شارع احتلام وحیض‌را دلیل‌بلوغ شناخته یک مسألهٔ طبیعی را بیان‌نموده ونشانهٔ طبیعی آن‌را

بیان کرده‌است. بناءبراین تعیین‌آن به عددسال، خارج ازقانون طبیعت‌است. زیرا آفاق و نژادها وطبایع وقوه وضعف، درقرب وبعد زمانی بلوغ تأتیر عمیق دارد وکاملاً مختلف می گردد، و با سن نمی توان آن را تعیین کرد. ولی احتلام وحیض، مرد و زن بودن را کاملاً معلوم می سازد. روشن است که آفاق جنوبی هرچه به خط استواء نزدیک‌تر باشد، پسر و دختر به‌سبب شدت‌حرارت هواء زودتر بالغ می شوند، و در آفاق شمالی دیرتر، بناءبراین درمکه‌که فاصله‌اش تااستواء «کم» است یعنی ۲۱درجه و۴۰ ثانیه، و درنقاط دیگر حجازهم بااندکی کم وبیش است، دختران بین ده وسیزده سال حائض می شوند. و در سیبری روسیه وفنلاند تا شانزده‌سال وبیشتر طول می کشد. و همچنین پسران درحجاز از چهارده‌سال تا شانزده‌سال محتلم می شوند، ولی دربلاد شمالی، به‌حسب درجات نزدیکی آنها به‌قطب‌شمال دیرتر، که‌نوعاً بین هفده تا هیجده سال محتلم‌می گردند.

به هرحال نشانۀطبیعی که شارع هم باید آن‌راتأیید وتقریرکند، چنانکه‌کرده‌است، همان احتلام وحیض‌است، درهر سنّی که تحقق‌یابد، که درآن‌هنگام شخص‌مکلف به‌انجام وظائف شرعی می گردد وحسنات وسیئاتش ثبت و اعمالش منشأخواهدبود.

علاوه‌براین آیا دخترکه باید بیش از پسر کسب نیروکند، وقوای او ازتمام جهات کامل گردد، تا توان حمل و رضاع وحضانت وتربیت فرزندان‌سالم و قوی را داشته‌باشد و نیروی جامعۀ فعّال را تأمین‌نماید، اگر ازنُه سالگی اورا به روزه، حج وسائرفرائض تکلیف الزامی کنیم، چه‌نیرویی بدست خواهدآورد؟ آیا اندک نیرویی هم‌که دارد، در اثر تکلیف ایجابی ازدست نمی دهد؟

دین اسلام شریعت سهلۀ سمحه و آسان و روان است. کتاب خدا و سنت نبی هم بر این نکته تأکید دارند. در قرآن‌کریم میگوید:

یُریدُ اللّه بِکُم الیُسرَ و لا یُریدُ بِکُمُ العُسرَ. (البقره–۱۸۵(

خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما تنگی نمی خواهد.

یعنی احکام الهی سخت ودشوارنیست ودرهمۀ آنها رفاه وسعادت بشر ملحوظ است.

و ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ. (الحج–۷۸(

خداوند در دین احکام سختی که شما را در تنگی افکند قرار نداده است.

و لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفساً اِلاَّ وُسعَها. (البقره–۲۸۶(

خداوند هیچ کس را تکلیف نمی کند، مگر به قدر وسع و توانش.

وپیامبراکرم صلی اللّه علیه وآله فرموده‌است:

بُعِثْتُ بِالحَنِیفیَّهْ السَّهلَهْ السَّمحَهْ.

من به دین آسانِ روان مبعوث شده‌ام.

ونیز فرموده: رُفِعَ عَن اُمَّتی....ما لا یُطیقُون.

از امت من تکالیفی که طاقتش را ندارند برداشته شده.

با این‌آیات و روایات واضح است‌که شارع، حکم فوق‌طاقت نمی کند. شریعتی که مبنای احکامش حمایت از ضعیف است، باید درتمام آن احکام این حمایت متجلی گردد. آیا می توانیم ادعاء کنیم‌که دین اسلام ضامن حفظ جان و سلامت وبهداشت، و تکامل روح و جسم وتأمین جمیع‌اسباب وعوامل ارتقاء بشر است، ولی وقتی احکامش را عرضه کنیم دربین‌آنها

حکمی این‌چنین یافت‌شود که « دختر نُه ساله مکلّفه است وباید به تمام‌احکام عمل‌نماید، واگر در مقام تخلف برآمد، حکم تعزیر براو جاری می گردد! »

اولاً: چنین‌حکمی خالی از حکمت‌است ونمی توان آنهارا به خداوندحکیم مستند دانست.

ثانیاً: عُقلاء آن‌را نمی پزیرند، بلکه به‌اسلام هم بدبین می شوند، وتصدیق نمی کنند که چنین‌حکمی به نفع دختر وسعادت بشر ونسل آتی است. ومسلماً دراسلام حکمی نیست که عقل‌سلیم صحت وکمال آن را اذعان و تصدیق نکند. استناد چنین احکامی به اسلام، بزرگترین ظلم درحق آن وافتراء به شارع آن می باشد.

پس باید این اصل را بپزیریم که بلوغ یک موضوع طبیعی است نه جعلی وتشریعی، و نیز تعیُّنی است نه تعیینی، واحکام‌شرع تقریرحکم عقل‌است، وچنانکه گفتیم هیچ عقلی بلوغ‌دختر را درنُه سالگی تأییدنمی کند وکتاب الهی تکلیف را مشروط به وجود وُسع می نماید. بناءبراین الزام دخترنُه ساله به‌انجام تمام وظائف شرعیه، عُسر و حَرَج است نه وُسع و یُسر. این قول دربین قدماء علماء هم معروف نبوده‌است، چنانکه شیخ صدوق به‌صراحت می گوید: «بلوغ مرد به احتلام وبلوغ زن به حیض تحقق می یابد، و قبل از آن عبادات پسر و دختر تمرینی وتأدیبی است نه واجب وتکلیفی .»

سه‌حدیث ضعیفی هم که دراین‌باره هست قابل‌عمل نیستند ودرعین‌حال جمع آنها با قرآن واخبار متواتر معنوی که دالّ برانحصارعلامت بلوغ به احتلام و حیض است، ممکن می باشد، وادلّهٔ کتاب وسنت راهم نمی توان دراین باره نادیده گرفت وکنار گزارد.

فقیه موظف است تمام ادلّهٔ هر موضوعی را بررسی نموده، نخست ببیند برای صحت کدام حدیث شاهد قرآنی وجوددارد، وهرگاه شاهدقرآنی مصدِّق یک‌حدیث باشد، و چندحدیث‌دیگر مخالف آن‌باشد، وقابلیت‌جمع‌هم درآنها نباشد، باید همهٔ‌احادیث بدون شاهدرا دورافکند. زیرا احادیث نَبَوِیَّه و وَلَوِیَّه بسیارداریم که متواترمعنوی هم هستند ودستورداده‌اند: «هرحدیثی را به‌قرآن عرضه کنید، اگرموافق قرآن‌است، یا شاهدی در قرآن دارد، به‌آن عمل‌نمایید، و گرنه آن حدیث را به دیواربزنید که مانگفته‌ایم».

اکنون درمسأله موردبحث، آیا فقهاء، این چند حدیث ضعیف را به قرآن عرضه کرده‌اند؟ آیاشاهدی در قرآن برای صحت استناد آنها به شارع، وجود داشته‌است؟ قطعاً جواب منفی است!! آیا اخباری که متواتر معنوی هستند، و مدلول همه این‌است که احتلام درمرد نشانهٔ بلوغ است، وازقرآن هم شاهدقطعی دارد، طبق چه قاعده واصلی باید ردّ شوند؟! حتماً با هیچ قاعده‌یی نمیتوان این اخبار را ردّکرد! مگر اصول ثابتهٔ مسلّمه، مانند اصل عدم‌ازلی، اصل برائت، اصل‌استصحاب واصل عدم‌تکلیف خدشه پزیرند؟! مقتضای همهٔ این اصول، ادامهٔ عدم‌بلوغ است تا وقتی که یقین به‌بلوغ حاصل شود. پس به‌چه‌دلیل این‌اصول نقض‌می شوند وباکدام یقین؟! واز چه‌طریقی این‌یقین تحقق یافته که دختر نُه‌ساله وپسر پانزده‌ساله بالغند، تا اصول مذکور منتفی گردد وبه نقض آنها حکم‌نماییم؟!

آیا وظیفهٔ فقیه این است که سه حدیث مخالف کتاب خدا ومخالف دهها حدیث صِحاح وحِسان‌را ترجیح دهد؟! درحالیکه این‌احادیث محل‌اتفاق‌شیعه وعامّه هستند و امکان جمع بین‌آنها چندروایت ضعیف‌هم وجوددارد. آیا فقیه باید ظاهرآن چند روایت ضعیف را مَطمَحِ نظر قراردهد وکتاب‌الهی واحادیث متواترمعنوی واصول عقلیه وشرعیه را نادیده‌انگارد، ودرنتیجه حکمی را برخلاف شرع وعقل وفطرت به شارع دین مقدس نسبت دهد؟! ناگفته نماند فقهائی که سنّ را ملاک بلوغ گرفته‌اند، به

گمان خود راه‌احتیاط را سپرده‌اند، ولی به خلاف‌احتیاط رفته‌اند، زیرا پیروی از ادلۀ قاطعه احتیاط است، لاغیر. حَفِظتَ شیئاً و غابَت عنکَ اَشیاء.

دلیل قائلین به سن وانبات واحتلام دربلوغ

فقهائی که علامت بلوغ پسر را احتلام یا روییدن موی درشت عانه یا سَبلت، یاتمام شدن پانزده سال قمری، وبردختر نُه سال‌را محقِّق بلوغ شمرده‌اند به‌حدیث زیراستناد نموده‌اند.

محمدبن‌یعقوب از محمدبن‌یحیی از احمدبن‌محبوب از عبدالعزیزالعبدی از حمزهٔ بن حُمران از حُمران روایت کرده که گفت:

سَأَلتُ اباجعفرَ علیه السلام قلتُ لَه: مَتی یَجِبُ عَلَی الغُلامِ اَن یُؤ خَذَ بِالحُدودِ التَّامَّة و تُقامَ علیهِ و یُؤخَذَ بِها؟

قال: اِذا خَرَجَ عَنهُ الیُتمُ و اَدرَکَ.

قلت: فَلِذلکَ حَدٌّ یُعرَفُ بِه؟

فقال: اِذَا احْتَلَمَ اَو بَلَغَ خَمسَ عَشَرَةَ سَنهٔ، اَو اَشعَرَ اَو اَنبَتَ قَبلَ ذلِک، اُقِیمَتْ عَلَیهِ الحُدودُ التَّامَّهٔ و اُخِذَ بِها و اُخِذَتْ لَه.

فقلت: فَالجاریَهٔ، مَتی یَجِبُ عَلَیهَا الحُدودُ التَّامَّهٔ، و تُؤخَذُ بِها و یُؤخَذُ لَها؟

قال: اِنَّ الجاریَهَ لَیسَت مِثلَ الغلام. اِنَّ الجاریَهٔ اِذا تُزُوِّجَتْ و دُخِلَ بِها و لَها تِسعُ سنینَ، ذَهَبَ عَنهَا الیُتمُ و دُفِعَ اِلَیها مالُها، وجازَ اَمرُها فِی الشِّراءِ والبَیعِ واُقِیمَت علَیهَا الحُدودُ التَّامَّهٔ و اُخِذَ لَها بِها.

قال: و الغلامُ لا یجوزُ اَمرُهُ فِی الشِّراءِ و البَیعِ، و لا یَخرُجُ عَنِ الیُتمِ حتَّی یَبلُغَ خَمسَ عَشَرَهَ سَنَهً اَو یَحتَلِمَ اَو یُشعِرَ اَو یُنبِتَ قبلَ ذلک.

از ابی جعفر باقر علیه السلام سؤال کردم، که چه هنگام واجب میشود پسر به حدود کامله مؤاخذه و علیه او حدّ جاری گردد، و به نفع او گرفته شود؟

گفت: هنگامی که یتیم بودن از بیرون رود و دارای ادراک شود.

گفتم: آیا برای آن، مقدار و اندازه‌یی هست که بدان شناخته گردد؟

پاسخ داد: وقتی محتلم شود یا به پانزده سال برسد، یا پیش از آن صاحب مو گردد (مراد، سبلت است) یا مو بر او بروید (مقصود مویزبر زهار است) دراین هنگام است که حدود کامل بر او اقامه می شود و بر او حد جاری می گردد و به نفع وی حدود گرفته می شود (اگرعملی از او صادر شدکه موجب حداست، حدبراو اجراءخواهد شد و اگر دیگری نسبت‌به‌او کاری کردکه موجب حد باشد مثلاً: او را قذف نمود، قاذف را حدمی زنند(.

گفتم: پس بر دختر چه وقت حدود تامه جاری می گردد و مورد مؤاخذه قرار می گیرد و به نفع وی حدود گرفته می شود؟

در پاسخ گفت: دختر مثل پسر نیست، دختر هنگامی که ازدواج کرد و شوهر بر او داخل شد و نُه سال داشت یُتم از او می رود (دیگر یتیمه نیست که مال او دراختیار ولیّ باشد) و ازاین پس ولایت ولی ساقط است، و درخرید و فروش دارای استقلال می باشد و معاملاتش مستقلاً روا و نافذ است، و حدود تامه بر او اقامه خواهد شد و به نفع او حدود دربارهٔ دیگران اجراء می گردد.

سپس گفت: پسر کارش در خرید و فروش نافذ نیست و از یتیمی خارج نمی شود تا وقتی به سنّ پانزده سال برسد، یا پیش از آن صاحب مو گردد یا مو بر او بروید.

در کافی اِسنادخبر حُمران تا ابن‌محبوب بدینگونه است: محمدبن‌یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابی ایوب خَزّاز یزیدکُناسی ازابی جعفر باقر علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

اَلجَارِیَـهُ اذا بَلَغَـتْ تِسعَ سِنِـینَ ذَهَـبَ عنها

الیُـتمُ و زُوِّجَـتْ و اُقِـیمَـتِ الحُدودُ التَّامَّـهُ علیها و لَها.

قلتُ: اَلغلامُ اِذا زَوَّجَهُ اَبوهُ و دَخَلَ بِاَهلِهِ و هو غَیرُ مُدرِکٍ، اَیُـقامُ علیهِ الحُدودُ و هو فی تلکَ الحال؟ فقال:

امَّا الحدودُ الکامِلَهُ الَّتی یُؤخَذُ بهَا الرِّجالُ، فلا، و لکن یُـجْلَدُ فِی الحدودُ کُلِّها علی مبَلَغِ سِنِّـهُ فَیُـؤخَذُ بِذلکَ ما بَینَهُ وبَینَ خَمسَ عَشَرَهُ سَنَّـهُ ولاتَبـطُلُ حُقوقُ المُسلِمین بَینَهُم.

دختر هنگامی که به نُه سال برسد یُتم از او می رود، و شوهر داده می شود، و حدود کامله بر او جاری می گردد، و به نفع او نیز حد اجراء خواهد شد.

گفتم: حکم پسر چگونه است وقتی که پدر او را زن بدهد و او براهل خود (زوجه‌اش) داخل گردد، ولی هنوز مُدرِک (بالغ یا رشید) نباشد، آیا در چنین حالی حد بر او جاری می شود؟

حضرت باقر علیه السلام پاسخ داد: نه آن حدود کامله یی که مردان (بالغ) به آن مأخوذ می گردند. ولی در تمام حدود او را تازیانه می زنند به اندازهٔ سالش، پس بدینگونه مأخوذ خواهد شد تابه پانزده سال که رسید (آن‌وقت حدکامل براو جاری می گردد) و حقوق‌مسلمانها در بین خودشان باطل نمی شود.

نقد بر دو حدیث مزبور

این دو حدیث ازنظر سند یکی است وهردو به‌امام منتهی می شود. اما وحدت سند بدان جهت است‌که حدیث حُمران وحدیث یزیدکُناسی هردوبه ابن‌محبوب میرسد. حدیث حُمران بدین‌نحو است:

محمدبن‌یعقوب از محمدبن‌یحیی از احمدبن‌محمد از ابن‌محبوب...

وسندحدیث کُناسی بدینگونه‌است: محمدبن‌یحیی از احمدبن‌محمد از ابن‌محبوب...

درخبراول، بعداز ابن‌محبوب ، سند بدین‌طریق است: عن‌عبداللّه العزیزالعبدی عن حمزهٔ بن‌حُمران ، قال: سألتُ اباجعفر علیه السلام...

ودرخبردوم از یزیدکناسی بعداز ابن‌محبوب بدینگونه‌است: عن‌ابیایوب الخزّاز یزید الکُناسی عن‌ابی جعفر علیه‌السلام...

نظر به اینکه رجال سند هردو حدیث تا ابن‌محبوب یکی است، وحدت دوحدیث معلوم می گردد. علاوه بر این، مضمون هر دو به هم نزدیک است و حدیث حُمران را شیخ طوسی درتهذیب آورده باهمان سند کافی . ولی دو نفراز رواهٔ را

حذف‌کرده واز سَرّاد (ابن‌محبوب) از عبدالعزیزعبدی تا آخرسندرا ذکرنموده. ازاین‌رو سند تهذیب مُرسل است، ولی متن‌حدیث کافی و تهذیب یکیاست.

رجال سند دو حدیث فوق

الف: الف: حاطوله لا حدی و عشرین و منتهی عقلحمد بن محمد بن عیسی القَسْری که درسند هردو حدیث مذکور قراردارد ضعیف است. برای تحقیق‌بیشتر به‌کتب رجال مانند منتهی المقال مراجعه‌شود.

ب: عبدالعزیزعبدی که در سند حدیث حُمران واقع است ضعیف است وعلماء رجال مانند علامه در خلاصه و ابن نوح و نجاشی و غیرآنها او را تضعیف نموده‌اند، و احدی ازعلماء رجال وحدیث اورا توثیق‌نکرده وهر حدیثی که وی درسندش‌باشد ضعیف وغیرقابل استناداست.

ج: حمزهٔ‌بن‌حُمران که درسندحدیث حُمران است، احدی از علماءرجال اوراتعدیل بلکه توثیق‌هم نکرده است، فقط شهیدثانی درباب بیع‌حیوان کتاب مسالك روایت‌او را صحیح‌شمرده ولی هیچ‌دلیلی ازکتب رجال یا غیر آنها نیاورده، ازاین‌جهت تصحیح او مورد قبول نیست. و روایت اَجِلَّهٔ علماء شیعه ازاو دلیل‌بر وَثاقت او نیست، زیرا احادیث ضِعافی که درکتب اصول مثل کافی و تهذیب و استبصار و فقیه وارد شده، بزرگانی چون شیخ‌طوسی و صدوق و کلینی ، آنهارا روایت‌نموده‌اند. پس اگرکسی بخواهد روایت چنین علمائی را از حمزهٔ‌بن حُمران دلیل‌بر وَثاقت او بداند، خطاء‌کرده است.

د: حمران بن اَعیَن: کِشّی درکتاب رجالش از حمران بن‌اعین روایت کرده‌که ابوجعفر باقر علیه‌السلام به من گفت: اَنتَ مِن شیعَتِنا فِی الدُّنیا وَ الاخِرَة.

تو ای حمران از پیروان مایی در دنیا و آخرت.

و ابن‌عُقدَة درکتاب رجال‌خود، به‌سندش از شِهاب بن عبدِرَبِّه نقل‌می کند که‌گفت: جرَی ذکرُ حُمرانَ عِندَ ابی عبدالله علیه‌السلام فقال: ماتَ و اللّهِ مُؤمِناً . نزد حضرت صادق علیه السلام سخن از حمران به میان آمد، وی گفت: به خدا سوگند او وفات یافت در حالی که مؤمن بود.

کتاب منتهی المقال معروف‌به رجال‌بوعلی از شهیدثانی نقل‌می کندکه گفته‌است:

هذهِ الطُّرُقُ کُلُّها ضعیفَهٌ لا تَصلَحُ مُتَمَسَّکاً لِلمَدحِ فَضلاً عَن غَیرِهِ، و لَم یُعَدِّلْهُ اَحَدٌ و لا وَثَّقَهُ اَحدٌ، و ان قال الشیخ‌الطوسی اِنَّهُ مِن المَمدُوحین.

همهٔ این طرق در رجال این دو روایت دربارهٔ حُمران کلاً ضعیفند و چنین روایاتی صلاحیت ندارندکه برای مدح به‌آنها تمسّک شود، چه‌رسد به‌تعدیل یا توثیق، وهیچ‌کس وی را عادل نشمرده و کسی او را موثَّق ندانسته است. هرچند شیخ‌طوسی گفته‌است حُمران از جمله ممدوحین‌است.

بناء‌براین شهید ثانی سخن شیخ طوسی را صحیح ندانسته وآن را مردود شمرده است.

«مدح» دراصطلاح علماء رجال وحدیث این است‌که بگویند مثلاً فلان‌کس مرد خوبی است ، وآن نه‌تعدیل‌است‌که دلالت برعدالت وی داشته‌باشد و نه‌توثیق‌که دلالت بر وَثاقتش کند، وتوثیق‌هم به‌معنای عادل‌شمردن‌نیست ومرتبهٔ‌آن از تعدیل کمتراست،

و کسی راکه توثیق‌کنند نمی توان‌گفت عادل‌است. وبالاخره مدح‌یک یاچندنفر ازکسی، روایت اورا از ضعف خارج‌نمی سازد ودر روایات صِحاح وحِسان داخل‌نمی نماید.

واما شیخ طوسی در مواردبسیار ازکتاب تهذیب و استبصار اخباری آورده‌است که درغایت ضعفند. ودر فهرست نیز افرادیرا موثق یا ممدوح شمرده‌است‌که احدی جز شیخ آنان‌را ممدوح ندانسته‌است، وبالصراحهٔ می گوید: «فَطَحیه و واقِفیه» وغیرآنها که روایات بسیار ازایشان رسیده، اگرچه درمذهب خود خطاءکرده‌اند ولی درحدیث مورد وثوقند. واین کلام، ازعجائب‌است، زیرا کسی که به امامت عبداللّه افطح معتقداست و حضرت موسی بن‌جعفر علیه السلام را به‌امامت قبول ندارد، یا کسی که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نیز نپزیرفته وبرای اختلاس مال موسی بن‌جعفر قائل به وقف گشته، چگونه محل وثوق است؟!

اشکال دیگر این است‌که سوگند حضرت علیه‌السلام دلیل مجعول بودن این خبر است، زیرا مؤمن شمردن حمران نیازبه قسم ندارد، ونفس سوگند نشانهٔ جعل است. از این‌رو واضح است‌که جاعل‌این‌خبر خواسته حمران را شیعه ومؤمن معرفی کند. لذا در ۸خبر، به‌منظور تأکیدمقصودش، نسبت سوگندبه امام‌صادق داده‌است.

اشکال دیگر، روشن‌است حدیثی که راوی آن خود حمران است، نه تنها بی اعتبار است بلکه دلیل‌جعلش بشمار می رود.

نتیجه: هردو خبر مزبور ضعیفند وبالمره قابل استناد نیستند، چون هردو باکتاب و اخباری که متواترمعنوی است مخالفند. بدین سبب هردوخبر مردودند.

بعدازآنکه حال‌سند حدیث حُمران و کُناسی ، که هردو یکی است، معلوم‌گشت‌که در غایت ضعف‌است، می پردازیم به‌بررسی متن‌آنها واثبات‌فسادشان.

الف : سؤال حمران ازبلوغ است وحال‌آنکه سدها وظیفه وتکلیف برای بالغ درشرع مقرر شده، پس‌چرا ازآغاز تا پایان خبر، فقط ازحدود واقامهٔآن سؤال می کند؟

به بیان دیگر، اگر سؤال سائل از بلوغ بوده، باید طبق قانون محاورات وبلاغت کلام و وظیفهٔ امام در بیان احکام الهی، ابتداء چنین پاسخ‌دهد که: پسر تحت وجود یکی از شرایط، که همه علامت بلوغند، مثل‌احتلام، رسیدن به‌پانزده‌سال، اِنبات (روییدن موی زبر بر عانه) واِشـعار (بیرون آمدن موی سبلت) بالـغ است ونماز، روزه وسایر تـکالیف واجبه را باید انجام دهد، واز محـرمات اجـتناب ورزد، وهرگاه عملی که موجب حد است از وی صـادرشود، حـد براو جـاری می گردد، وباید ذکرآن بعد از سایرمطالب باشد. زیرا اجراءحد مشروط به‌شرایطی است‌که بسیارنادر اتفاق می افتد، که حدودی مثل قتل یاجَلْد یاقطع (بناءبرقول قائلین به‌قطع) اجراءگردد. ولی اکثراحکام دیگربعد از بلوغ، بلافاصله شامل وی خواهدشد. واگرپرسش درخصوص‌حد بوده، چنانکه‌متن سؤال است، باید دربارهٔ دخـتر نیز هماننـد پـسر، پاسخ منحـصربه حـد باشد. بناءبراین دربارهٔ دخترتنها، گفتن‌اینکه بایدمالش‌را به‌او تحویل‌داد وخرید وفروش‌او نافذ است، از موضوع سؤال خارج میباشد. وهرگاه امام علیه‌السلام مطلب خود را برپاسخ سؤال افزوده، چرا نسبت به پسر ازبیان این حـکم امساک نموده‌است؟ واین موهِن حـدیث می باشد.

ب : تکرارعبارت «یُؤْخَذُبِها» درکلام، زائد ولغو است.

ج : دربارهٔ دختر می گوید: وقتی شوهرکرد وبا شوهر هم‌بسترشد ونُه سال داشت. ازیُتم بیرون می آید ومالش تسلیم وی می گردد، ودرخرید وفروش عمل‌او نافذاست. درصورتی که شرط تسلیم مال، علاوه‌بر بلوغ، رشداست، واز این‌شرط سخنی به‌میان

نیامده، به ویژه آنکه دختر نُه ساله نوعاً ممکن نیست دارای رشـد باشد. و ما هنـوز دختر نُه ساله‌یی ندیده‌ایم که رشیده‌باشد، به‌طوری که درحفظ مال ومعاملات فریب نخورَد، وامام‌که در مقام بیان است، بایدحتماً به‌این‌شرط اشاره‌کرده‌باشد. پس خالی بودن حدیث ازذکر این شرط نیز موهن‌حدیث می باشد، زیرا به‌حکم آیهٔ شریفه:

فَاِن آنَستُم مِنهُم رُشداً فَادفَعوا اِلَیهِم اَموالَهم (النساء-۶(.

هرگاه در آنها رشد عقلی مشاهده کردید، اموالشان را به آنها تسلیم نمایید.

د : واین‌که دربلوغ دختر می گوید: هرگاه شوهرکند و با وی هم‌بسترشود ونُه‌سال ازسن او گزشته‌باشد یُتم از او منقطع می گردد، کلامی است بلادلیل، زیرا شوهرکردن وهم‌بستری شرط بلوغ نیست‌که آن‌را، مقدم بر نُه سال، ازشرایط بلوغ شمرده‌است.

هـ: جملهٔ و اُخِذَتْ لَهُ غلط است، زیرا معنای جمله چنین‌می شود: «وگرفته‌می شود حدود به نفع‌او» . درصورتی که حدود، مأخوذنیست، بلکه مرتکب عملی که موجب حد است مأخوذ می گردد، وهرگاه اُخِذَ لَه بود، بدون تأنیث، و «له» که درحکم ظرف‌است، نائب فاعل می شد، جمله صحیح وباقواعد موافق‌بود . ولی درتمام کتب حدیث «واُخِذَت له» می باشد.

و: تخصیص دادن «تصرف» به بیع وشِری نیزمُوهِن حدیث است. زیرا هیچ نوع تصرفی درمال، بدون اجازهٔ ولیّ جائزنیست، ازقبیل هِبَه، مضاربه، رهن واجاره. ونیز امر نکاح وی به‌دست ولیّ است وخود نمی تواند ازدواج کند. وامام علیه‌السلام‌که در مقام بیان است، باید عدم جواز تصرف صغیررا خاطرنشان کرده‌باشد و عدم بیان آن موهن حدیث است.

ز : بین حـدیث حُـمران وحـدیث یزیدکُناسی ، با اینکه سند هردو یکی است، در مضمون آنها اختلاف است. زیرا درحدیث حمران می گوید: دخترهنگامی که شوهرکرد و با وی هم‌بسترشد وسن‌او به نُه سال رسید ازیُتم خارج می شود. ودرحدیث یزیدکناسی می گوید: هروقت دختربه نُه‌سال‌رسید یتم ازاو می رود وشوهرداده می شود.

ح : درخبر حمران ازحـدود ناقـصه سخنی نیست، و درخبر کناسی حـدودکامله را دربارهٔ مردان «بالغ» می گوید، ودربارهٔ کودکان نابالغ تازیانه‌زدن را درهمهٔ حدود به‌قدر سالشان ذکرکرده‌که حدودناقصه می شود.

ط : واین که می گوید: «درهمهٔ‌حدود، به‌میزان سن‌پسر، اورا تازیانه‌می زنند» کلامی است مبهم. زیرامعلوم نیست مراد ازمیزان سن‌چیست؟ مثلاًاگر کودکی‌پنج‌ساله مالی را بدزدد باید چندتازیانه به‌او زد؟ یاهشت‌ساله یا ده ساله یا زیادتر؟ واگر به‌کسی گفت: «حرام‌زاده» یعنی اورا قذف‌کرد، چندتازیانه می خورد؟ آیا مراداین است‌که به‌عدد سالش تازیانه می خورد، یا به‌قدر طاقت‌بدنی او؟

دراین سخنی نیست‌که نابالغ را بایدتنبیه وتأدیب نمود، ولی تعیین تازیانه وعددآن هیچ دلیلی ندارد. زیرا تعزیر به‌هرنوع تأدیبی اطلاق‌می گردد، ومنحصر به‌زدن‌نیست، و باید نسبت به‌اطفال بهترین وسهل ترین انواع‌تأدیب مانند ملامت، تهدید، تقبیح‌عمل و گاهی تحقیر بکار رود، و مِهما اَمکَن، نباید به‌ضرب مبادرت‌نمود، به‌خصوص نسبت به کودکانی که هنوزعقل وادراکشان ضعیف‌است، وگرهی که به‌دست بازمی شود نباید با دندان گشود.

اخبار بلوغ از طرق خاصه

حدیث اول

شِهاب ازابی عبداللّه علیه‌السلام روایت‌کرده‌که میگوید:

سَألتُهُ عَنِ ابنِ عَشرِ سِنینَ یَحُجُّ؟ قال: علیه حِجَّـهُ الاسلامِ اِذَا احْـتَلَمَ، وکَذلکَ الجاریَهُ عَلَیهَا الحَجُّ اِذا طَمَثَـت.

در ضمن حدیثی از او سؤال کردم راجع به پسر ده ساله‌یی که حج کند؟ (مرادش این‌بودکه آیا حج او مُجزی از حِجَّهُ‌الاسلام هست یا نه؟) او چنین پاسخ داد:

حِجَّهُ الاسلام هنگامی براو واجب می گرددکه محتلم شده باشد، وهمچنین است‌که حکم‌دختر، هنگامی حج بر او واجب می شود که حائض گردد.

یعنی حـج پسرده‌ساله به‌جای حـج واجب محسوب نمی شود، چنانکه حـج‌دختر، قبل ازحائض‌شدن، به جای حج واجب بحساب نمی آید.

حدیث دوم

هشام‌بن‌سالم ازابی عبداللّه علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

اِنقِـطاعُ یُـتمِ الیَـتیمِ الاِحـتِلامُ و هُوَ اَشُـدُّهُ.

یتیم بودن یتیم وقتی منقطع می گردد که محتلم شود، و احتلام اَشُدّ او است.

یعنی بلوغ عقلی و جسمی او می باشد.

حدیث سوم

عبداللّه بن‌اَسباط ازابی عبداللّه صادق علیه‌السلام روایت‌کرده میگوید:

اِنَّ نَجدَهَ الحَروری کَتَبَ اِلی ابنِ عباس یَسالهُ عَنِ الیَـتیمِ، مَتی یَنقَـضِی یُـتمُه؟ فَکَتَـبَ اِلَیه:

فَاَمَّا الیَـتیمُ فَانقِـطاعُ یُـتمِهِ اَشُـدُّهُ و هُو الاِحـتلامُ، اِلاَّ اَن لایُؤنَسَ مِنهُ رُشدٌ بعدَ ذلکَ فَیکُونُ سَفیهاً، فَلیُـسنَدْ عَلیه.

از آن حضرت شنیدم که گفت: نَجد حَروری به ابن عباس نوشت و از او پرسید: یُتم یتیم چه هنگام منقطع می شود؟ وی در جواب نوشت: انقطاع یتیمی یتیم وقتی است که اَشُدّ وی متحقق گردد و آن احتلام است. مگر آنکه بعد از احتلام هنوز دارای رشد نباشد و سفیه یا ضعیف باشد، که در این صورت باید بر عدم رشد اعتماد نمود و یتیمی او منقطع نگشته است.

پس یتیم هرگاه محتلم شود، دیگریتیم شمرده نمی شود وبالغ است هم جسماً وهم عقلاً. اما اگر بعداز احتلام هنوزسفیه یا ضعیف‌باشد، نمی توان مالش‌را دراختیاراو قرار داد وباید اموالش دراختیار ولیّ یا وصیّ باشد تا هنگامی که واجد رشدجسمی وعقلی گردد.

حدیث چهارم

محمدبن ابی نصر ازحضرت‌رضا علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

یُؤخَـذُ الغُلامُ بِالصَّلوهْ وهُوابنُ سَبعِ سِنینَ، ولاتُغـَطِّی المَرأهْ شَعرَها مِنهُ حَتَّی یَحـتَلِمَ.

پسر به نماز واداشته میشود هنگامی که هفت ساله شد (مراد نمازتمرینی است)، و زن موهای خود را از پسر نمی پوشاند تا وقتی که محتلم گردد.

یعنی پیش ازاحتلام چون بالغ نشده‌است واجب‌نیست زن موهای سرخود را از او بپوشاند.

حدیث پنجم

علی بن‌جعفر ازبرادرش موسی بن‌جعفر علیهما السلام روایت‌کرده می گوید:

سَأَلْتُهُ عَنِ الیَتیمِ مَتی یَنقَطِعُ یُتمُهُ؟ قال: اِذَا احتَلَمَ و عَرَفَ الأَخْذَ و العَطاءَ.

از وی پرسیدم: چه وقت یُتم یتیم منقطع می گردد؟ (یعنی کی ولایت ولیّ صغیر پایان می یابد؟) گفت: هنگامی که محتلم شود و گرفتن و دادن را بشناسد.

یعنی در دادوستد رشیدباشد وعادةً گول‌نخورد وبداندکجا وچگونه مال‌را بگیرد و درچه‌شرایطی مال‌رابدهد. دراین‌حدیث، بلوغ‌را موکول به‌احتلام، ومداخلهٔ درمال را مشروط به‌رشدعقلی دانسته‌است.

حدیث ششم

ازامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت‌است‌که فرمود:

اِنَّ القَلَمَ یُرفَعُ عَن ثَلاثَة، عَنِ الصَّبِیِّ حَتَّی یَحتَلِمَ، و عَنِ المَجنونِ حَتَّی یُفیقَ، و عَنِ النَّائِمِ حَتَّی یَستَیقِظَ.

قلم تکلیف از سه کس برداشته شده: از طفل تا وقتی محتلم شود، از مجنون تا هنگامی که عاقل گردد، و از شخص خواب تا موقعی که بیدار شود.

حدیث هفتم

ابن سَمّاعه ازبرادرش جعفر از داودبن‌سِرحان ازابی عبداللّه علیه السلام روایت کرده میگوید:

سَأَلْتُهُ عَن یَتیمٍ قَد قَرَأَ القُرآنَ و لَیسَ بِعَقلِهِ بَأسٌ، و لَهُ مالٌ عَلی یَدَی رَجُلٍ، و اَرادَ الَّذِی عِندَهُ مالٌ اَن یَعمَلَ بِمالِ الیَتیمِ مُضارَبَة، فَاَذِنَ الغُلامُ فی ذَلِک؟ فَقالَ:

لایَصلُحُ اَن یَعمَلَ حَتَّی یَحتَلِمَ و یَدفَعَ اِلَیهِ مالَهُ و قالَ: و اِن احتَلَمَ و لَم یَکُن لَهُ عَقلٌ لَم یُدْفَعْ اِلَیهِ شَیئٌ اَبَداً.

از صادق آل علیه السلام دربارهٔ یتیمی سؤال کردم که قرآن را خوانده و در عقل او خللی نیست (عقلش به‌کارها می رسد) و آن یتیم را مالی است که دردست مردی قراردارد، و آن مرد می خواهد با مال وی مضاربه نماید، و آن پسر یتیم که صاحب مال است او را اذن داده است (آیا عمل‌او مشروع‌است)؟

وی گفت: این عمل درست نیست (اجازهٔاو کافی نیست) تا وقتی یتیم محتلم گردد، و مال او را تسلیمش نماید. سپس گفت: و هرگاه عقل او نرسد (یعنی دارای رشدنگردد) هرگز چیزی از مالش به او داده نمی شود.

حدیث هشتم

شیخ‌صدوق از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت‌کرده‌که فرمود:

لابَأسَ اَن یُؤَذِّنَ الغُلامُ قَبلَ اَن یَحتَلِمَ، ولابَأسَ اَن یُؤَذِّنَ المُؤَذِّنُ وهوجُنُبٌ ولایُقیمُ حَتَّی یَغتَسِلَ.

باکی نیست که پسربچه پیش از آنکه محتلم شود اذان نمازجمعه و جماعت و اذان اعلامی را بگوید، و نیز باکی نیست مؤذنی که جنب باشد اذان گوید ولی تا غسل نکند اقامه نگوید.

حدیث نهم

جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام گفت:

لا بَأسَ اَن یُـؤَذِّنَ العَبدُ و الغُلامُ الَّذی لَم یَحـتَلِم.

باکی نیست که عبد و پسری که هنوز محتلم نشده است، اذان بگوید.

حدیث دهم

اسحق‌بن‌عمّار از جعفربن‌محمد ازپدرش علیهماالسلام روایت‌کرده‌که فرمود:

اِنَّ عَلیًّا علیه‌السَّلام کانَ یَـقولُ: لا بَأسَ اَن یُـؤَذِّنَ الغُلامَ قَبلَ اَن یَحـتَلِمَ، و لا یَـؤُمُّ حتَّی یَحـتَلِمَ، فَاِن اَمَّ جازَتْ صَلاتُهُ و فَسَدَت صَـلاةُ مَن خَلفَـهُ.

علی علیه السلام میگفت: باکی نیست که پسر بچه پیش از آنکه محتلم گردد، در جماعت و غیر آن، اذان بگوید، ولی امامت نکند، پس هرگاه امامت نماید نماز خودش صحیح، و نماز مأموم باطل است.

حدیث یازدهم

غیاث‌بن‌ابراهیم ازامام صادق علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

لا بَأسَ بِالغُلامِ الَّذی لَم یَبلُغِ الحُلُم اَن یَؤُمَّ القَومَ و اَن یُـؤَذِّنَ.

باکی نیست پسری که هنوز به احتلام نرسیده بر مردم امامت کند و اذان بگوید.

بیان: بین‌این‌حدیث وحدیث سابق برحسب ظاهر تخالف‌است. زیرا دراین‌حدیث، امامت پسرنابالغ راتجویز و در حدیث سابق نفی می نماید.

مانند حدیث غیاث بن ابراهیم ، اخبار دیگری نیز داریم‌که دلالت می کنند براینکه عبادات صبی اگرچه واجب نیست ولی شرعی است، یعنی محکوم به صحت‌است و لازمهٔ آن جواز امامت پسرنابالغ می باشد. واما حدیث سابق، از اسحق‌بن‌عمار ، مبنی بر احتیاط است، یعنی نظربه اینکه کمتر پسربچه‌یی یافت‌می شود مسائل واجبهٔ نماز را از مقدمات ومقارِنات ومبطِلات وغیرآنها بداند، و در تطهیربدن ولباس وسائرشرائط، عملاً وظائف واجبه را انجام دهد، زیرا خود رامکلف ومسؤول ومعاقَب نمی شمارد، بدین سبب اطمینان‌کامل به صحت‌افعال او کمترحاصل می شود، وبه صرف‌اینکه نماز می گزارد، تا اطمینان به صحت عملش حاصل نگردد، نباید به‌او اقتداءکرد، بناءبراین منافاتی میان این‌دوحدیث نیست، ومی توان بین‌آن دو را اینگونه جمع‌نمودکه حدیث غیاث ومانندآن‌را به‌شرعی بودن عمل صبیِّ ممیّز حمل‌کنیم وخبر اسحاق را بر احتیاط. از طرف دیگر حدیث اخیر، صحت امامت را اعلام می دارد که ذاتاً عدم بلوغ، مانع امامت صبی نیست، ولی ازاین جهت با شخص‌بالغ تفاوت داردکه چون بالغ، خودرا مکلف می داند، باید عمل او را حمل‌بر صحت‌نمود، اما شخص نابالغ، به‌لحاظ اینکه خود رامکلف نمی داند، باید تحقیق کامل شود تا اطمینان به صحت عمل وی حاصل گردد، سپس به‌او اقتداءشود. پس‌حدیث اسحاق ، حمل‌براین می شودکه ابتداء وبدون تحقیق درعمل پسرنابالغ، نباید به‌او اقتداءکرد وهرگاه بی تحقیق چنین‌کنند نماز فاسد است. وحدیث غیاث بیانگر اصل‌جواز اقتداء به وی می باشد وقرینه براین وجه، جمع احادیث بسیاری است که مدلول آنها صحت و مشروعیت عمل نابالغ وترتُّب ثواب برعمل اواست، که این‌خودمستقلاً ازدلائل‌صحت ومشروعیت‌عبادات اومی باشد، و در این‌خلاصه به‌برخی ازآنها اشاره‌خواهیم‌کرد، بِعَون اللّه تعالی.

حدیث دوازدهم

دروصایای رسول‌خدا صلی اللّه علیه‌وآله به‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌است که‌گفت:

یا عَلیُّ لارِضاعَ بَعدَ فِطامٍ، ولایُـتمَ بَعدَ احـتِلامٍ.

بعد از شیر گرفتن کودک، دیگر رضاع بوجود نمی آید، و بعد از احتلام، یتیم بودن صغیر باقی نمی ماند (یعنی بالغ‌است(
.

حدیث سیزدهم

ابوبصیر ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

عَلَی الصَّبیِّ اِذَا احـتلَمَ الصِّـیامُ و عَلَی الجارِیَـةُ اِذا حاضَـتِ الصِّیامُ.

بر پسر وقتی روزه واجب می گردد که محتلم شود و بر دختر هنگامی که حائض گردد.

حدیث چهاردهم

درخبردیگر ازامام‌صادق علیه‌السلام روایت‌شده‌که گفت:

عَلَی الصَّبیِّ اِذَا احْـتَلَمَ الصِّیامُ، و عَلَی المَرأةُ اِذا حاضَـتِ الصِّیامُ.

حدیث پانزدهم

هشام‌بن‌سالم ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

اِنْـقِطاعُ یُـتمِ الیَـتیمِ بِالاِحـتِلامِ، و هو اَشُـدُّهُ، و اِنِ احـتَلَمَ و لَم یُؤنَسْ مِنهُ رُشدٌ و کانَ سَـفیهاً او ضَـعیفاً فَلیُمسِک عَنهُ وَلِـیُّهُ مالَهُ.

منقضی شدن یُتم یتیم به احتلام است، و احتلام رشد عقلی او است و هرگاه محتلم شود رشدش ملموس و معلوم نگردد و سفیه، یا ضـعیف باشد، باید ولی (یا وصیّ) او مالش را نگه دارد وبه او تسلیم ننماید.

حدیث شانزدهم

عَن‌یونس بن‌یعقوب، اَنَّهُ سَأَلَ اَبا عبدِاللّه علیه‌السَّلام عَنِ الرَّجُلِ یُـصَلّی فی ثَوبٍ واحدً. قال: نَـعَم.

قُلتُ: فَالمَرأة، قال: لا، وَ لایَـصلُحُ لِلحُـرَّةُ اِذا حاضَـتْ اِلاَّ الخِـمارُ اِلاَّ اَن لاتَـجِدَهُ.

یونس بن‌یعقوب از ابی عبداللّه علیه السلام راجع به مردی که در یک قطعه جامه (مثل یک لنگ) نماز بگزارد پرسید «یعنی آیا جائز است مرد در یک قطعه لباس نماز گزارد؟» حضرت گفت: آری! یونس می گوید: گفتم آیا زن هم می تواند در یک قطعه پارچه نماز بگزارد؟ گفت: نه! و شایسته نیست برای زن آزاد هنگامی که حائض شود مگر سرپوش، مگر وقتی که آن را نیابد.

مراد این است که مقنعه باید برلباسی که بدنـش را می پوشاند عـلاوه گردد، اما در صورتی که سرپوش نیابد، مجازاست بدون‌آن نمازبگزارد.

حدیث هفدهم

ابوالبَختَری ازجعفربن‌محمد ازپدرش ازعلی علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

اِذا حاضَـتِ الجاریـَةُ فَلا تُـصَلّی اِلاَّ بِخِـمارٍ.

هرگاه دختر حائض شود نماز نمی گزارد مگر با مقنعه.

صاحب وسائل در ذیل این حدیث می گوید: و الحَیضُ اَلمُرادُ بِهِ البُلوغُ . یعنی مراداز «حیض» بلوغ دختر است.

حدیث هجدهم

محمدبن‌مسلم ازابی جعفر علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

لایَصلُحُ لِلجاریَهٔ اِذا حاضَتْ اِلاّ اَن تَختَمِرَ اِلاّ اَن لاتَجِدَهُ.

نمازگزاردن برای دختری که حائض گردد، درست نیست جز آنکه مقنعه برگیرد مگر آنکه آن را نیابد.

یعنی درصورتی که سرپوش‌نیابد می تواند بدون‌آن نماز بجای آورد، وممکن‌است مراد اعم‌از نمازباشد، که سر را از نامحرم بپوشد ودرنماز نیزمقنعه برسرافکند.

حدیث نوزدهم

واز پیامبراکرم صلی اللّه علیه وآله روایت‌است‌که گفت:

اِذا بَلَغَتِ اَلمحیضَ لایَصلُحُ اَن یُری مِنها اِلاّ هذا، و اَشارَ اِلی الوَجهِ وَ الکَفَّین.

این‌حدیث درمبحث‌دیگر بیان شده‌است.

حدیث بیستم

حضرت‌صادق ازامیرالمؤمنین علیهماالسلام نقل‌کرده‌که گفت:

یُثْغِرُ الصَّبِیُّ لِسَبعٍ، و یُؤمَرُ بِالصَّلوهْ لِتِسْعٍ، و یُفَرَقُ بَینَهُم فِی المَضاجِعِ لِعَشْرٍ، و یَحتَلِمُ لاَ ربع عشرهْ و منتهی وطوله لا حدی و عِشرین، و مُنتَهی عَقلِهِ لِثَمانٍ و عِشرینَ اِلاّ التَّجارِب.

کودک در هفت سالگی دندان برمی آورد (مراد مرتبه دوم است که دندانهای شیرخوارگی ریخته ودندان اصلی ومحکم بیرون می آید.) و در نُه سالگی به نماز وادار می شود، و در ده سالگی بسترهایشان از هم جدا می شود و در چهارده سالگی محتلم می گردد و منتهای دراز شدنش (قدکشیدن) تا بیست‌ویک سالگی است، و نهایت رشد عقلش تا بیست وهشت سالگی است، مگر عقل تجربی (که آن را عقل اکتسابی وتحصیلی هم می نامند وپیوسته درتزاید و افزایش است(.

دراین‌خبر به‌دو حکم‌شرعی اشاره‌می شود: یکی وادارساختن کودک به‌نماز در نُه سالگی، که تمرین وتعوید است نَه تکلیف واجب. دوم جداکردن بسترکودکان است، که دراخباردیگر نیزآمده، تا به‌تمام‌معنی عفتشان محفوظ باشد. وبه چهارموضوع طبیعی اشاره شده؛ دندان برآوردن، محتلم شدن، بلندشدن قامت، وبه منتهای عقل رسیدن. معلوم است که این چهار ازطبیعیات‌اند، واین دراکثر افراد صادق است مگر احتلام که کاملاً مختلف‌است، ودندان در آوردن کودک دربارهٔدوم ممکن‌است پیش از هفت‌سال وهم بعدازآن واقع‌گردد. دربلادحارّه پسران غالباً درچهارده‌سالگی محتلم می شوند ودر بلاد سرد دیرتر، وبلند شدن قامت نیز غالباً در بیست و یک سال متوقف می گردد، ولی ممکن است بعدازآن‌نیز فزونی یابد واین بیان‌طبیعت و واقعیت خارجی است برسبیل اعّم‌اغلب، به‌ویژه دربلاد عربی که نوعاً هوا گرم است، نه توضیح یک حکم شرعی.

خوابگاه اطفال بعد از هفت سال

ابن‌عُمَیر از رسول‌خدا صلی اللّه علیه وآله روایت‌کرده‌که فرمود:

فَرِّقُوا اَولادَکُم فِی المَضاجِعِ اِذا بَلَغوا سَبعَ سِنینَ.

هرگاه فرزندانتان به هفت سالگی رسیدند بسترهایشان را جداکنید.

اخبار بلوغ از طرق عامه

حدیث اول

جابربن عبداللّه‌انصاری از رسول‌خدا صلی اللّه علیه وآله روایت‌کرده‌که گفت:

و لایُتم بَعدَ احتِلامٍ «الی اَن قال» ولَو اَنَّ صَبِیًّا حَجَّ عَشرَ حِجَجٍ ثُمَّ احتَلَمَ کانَ علیه حِجَّهُ اِن استَطاعَ اِلَیه سَبیلاً.

بعد از احتلام، یتم منتفی می گردد... تا آنکه فرمود : هرگاه بچه‌یی پیش از احتلام ده حج بجا آورد سپس محتلم گردد، هرگاه مستطیع شود بر عهدهٔ او است که یک حج بجاآورد.

توضیحاً اینکه: «انقطاع یتم یتیم» بدین معنی است‌که ولایت ولی نسبت به‌اموال صغیر یتیم که در حال صِغَر (پیش از بلوغ) ثابت بوده منتفی می گردد وباید ولیّ مال او را تسلیمش نماید.

دراین حدیث رسول‌امین صلی اللّه علیه وآله شخصی راکه محتلم‌گردد، «مرد» شمرده است، بدین سبب ولایت ولیٍّ او پایان یافته، اگر چه شرط دیگری هم که رشد عقلی باشد درانقضاء ولایت‌او مأخوذاست. سپس حج پیش ازاحتلام‌را مُجزی ازحج واجب ندانسته هرچند متعددباشد، ومقرر فرموده‌که هرگاه مستطیع‌باشد حج واجب بر ذمهٔ اواست‌که بایدبجاآورد.

حدیث دوم

رسول‌اکرم صلی اللّه علیه وسلم‌گفت:

غُسلُ الجُمُعَهْ واجِبٌ عَلی کُلِّ مُحتَلِمٍ.

غسل جمعه بر هر محتلمی واجب است.

بناءبراین‌پیامبراکرم صلی اللّه علیه وآله احتلام را علامت بلوغ هربالغی شمرده‌است.

حدیث سوم

رسول‌امین صلی اللّه علیه وسلم فرمود:

لایُتمَ بَعدَ احْتِلامٍ و لایُتمَ عَلی جاریَهْ اِذا حاضَتْ.

بعد ازمحتلم شدن، یتیم بودن (که موجب‌می گردد اموال وی دراختیارولیّ یا وصیّ باشد) منتفی می شود. و بر دختر هنگامی که حائض گردد یتم باقی نمی ماند و باید اموال او را (به شرط رشد) به وی تسلیم نمود.

حدیث چهارم

مسنداً ازعلی علیه السلام از رسول خدا صلی اللّه علیه وسلم واز عده‌یی از صحابه روایت شده‌که گفت:

رُفِعَ القَلَمُ عَن ثَلاثَهْ، عَنِ النّائِمِ حتّی یَستَیقِظَ و عَنِ الصَّغیرِ حتّی یَحتَلِمَ، و عَنِ المَجنونِ حتّی یَعقِلَ (و فی نسخهْ: عنِ المَعْتُوهِ حتی یَعقِلَ).

قلم تکلیف از سه کس مرفوع است: از خواب تا بیدار شود، و از صغیر تا محتلم گردد و از مجنون تا بعقل آید.

حدیث پنجم

عایشه ازنبی اکرم صلی اللّه علیه وسلم روایت‌کرده است‌که گفت:

لاتُقبَلُ صَلوهْ حائِضٍ اِلاّ بِخِمارٍ.

نماز زنی که حائض شده (یعنی به حدبلوغ رسیده) قبول نمی شود مگر با سرپوش.

عبادات تمرینی

بدیهی ومحسوس‌است‌که هرفن وصنعت وعملی را انسان‌بخواهد درست‌یادبگیرد و چنانکه بایدوشاید انجام‌دهد، باید آن‌را به‌قدری تمرین کندکه ملکهٔ اوگردد. دراین صورت می تواند آن را صحیح وبی نقص وعیب ازکار بیرون‌آورد. در صِناعاتی مثل طبابت، خیاطت، عمارت، نِساجت، وسایر رشته‌ها باید عمل موردنظر را چندان ادامه دهد وبه‌قدری تکرار نمایدکه ملکهٔ راسخه درنفس گشته وبه سهولت وشرائط لازمه، آن عمل ازوی صادرگردد. مثلاً هرگاه‌بخواهد رانندهٔ اتومبیل شود ممکن نیست بدون تمرین کافی زیرنظراستاد، دررانندگی ماهرگردد. پس بایدمدتی پهلوی استاد بنشیند و کیفیت رانندگی را ببیند وخودنیز تحت‌مراقبت ونظارت وتعلیم‌او رانندگی کند، تاوقتی که ماهرشود وبه تنهایی وبه خوبی ازعهدهٔ این‌کار برآید. به همین جهت باید پس از تمرینات لازمه امتحان‌بدهد وگواهی بگیرد تا در انجام این‌عمل مجازباشد.

بناءبراین هرگاه، برسبیل مثال، مأمورگردد که بعد ازیک سال در روزمعین رانندهٔ اتومبیل باشد وتا روز موعود تمرین رانندگی نکند، هرگزقدرت انجام این مأموریت را نخواهد داشت. ازاین‌رو ضرورت داردکه به منظوراستاد شدن، درطول مدتی که لازم است به‌تمرین این‌عمل بپردازد تا هنگامی که موظف‌گردد، قادرباشد وظیفهٔ محوَّله را درست وبی عیب صورت دهد. این قاعده درهمهٔ فنون وصنایع‌که آدمی بخواهد در آنها ماهرگردد بایداعمال شود. درعبادت هم، اعم از فعل یاترک، باید قبل‌از رسیدن‌به مرحلهٔ تکلیف، تمرین کند تا خوب یادبگیرد و عادت‌کند تا بعد ازبلوغ بتواند، به سهولت و به‌طور صحیح، تکالیف شرعی را ایفاءنماید.

نماز ومقدمات واجزاء وشرائط آن‌را باید پیش‌از مکلف‌شدن فراگیرد وتمرین‌کند تا عادت وملکهٔ او شود وبعد از تکلیف عمل‌نماید. اعمالی که باید بدان‌ها خوگیرد و ملکهٔ راسخهٔ اوگردد، حداقل آن اوامری است‌که بعدازبلوغ موظف به انجام آنها خواهد بود.

بناءبراین باید کودک را ازهفت سالگی به دستورات عملی دین آشنا ساخت وبه تدریج به تربیت دینی و آداب شرعی مؤدب نموده، او را به خداشناسی، نماز، روزه، اطاعت و بِرٍّ به والدین، صلهٔ ارحام، خوشخویی با برادر وخواهر وخویش وبیگانه، و خدمت واحسان به میهمان وعموم مردم، راستیِ گفتار ودرستیِ کردار، خیرخواهی، تواضع، تحیّت وسلام وسایردستورات تشویق‌کرد، و تا حدودی وادارساخت، و مَنهیّات‌را، که‌بایداز آن‌اجتناب‌نمود، به اطفال بیاموزند ومراقبت ازایشان بعمل‌آورند، و درموارد تخلف با حُسن‌اخلاق، قُبح‌آن را به‌ایشان تفهیم‌نمایند، وبه حفظ زبان از لغو، تهمت، غیبت، فحش، استهزاء، فتنه‌انگیزی ودروغ عادتشان دهند، واز دزدی، دورویی، گرفتن‌چیزی از سایراطفال ومانندآن منعشان‌کنند، وازتنبلی و زیاده‌روی در خوراک واهمال درانجام وظیفه، مخصوصاً ازبرنامه‌های درسی وغیره، آنها راممنوع سازند. ونسبت به دختران دربارهٔ اموری که ویژهٔ‌آنها است، از شرایط شوهرداری و تنظیم زندگی وحقوق‌ازدواج وحضانت وتربیت‌فرزند، آگاهشان‌سازند، وایشان را از اسراف وتبذیر برحذردارند.

پس هرگاه از سن‌کودکی تا آغاز بلوغ، وظائف شرعی را نیاموزند وتمرین نکنند، غیر ممکن است به هنگام بلوغ، تکالیف خود رابدانند یابتوانند انجام‌دهند.

حال شماری از احادیثی راکه دراین‌باب ازائمه علیهم‌السلام واردشده می آوریم.

حدیث اول

ازامام‌صادق علیه‌السلام روایت‌است که فرمود:

اَلصَّبِیُّ یُـؤخَذُ بِالصِّیامِ اِذا بَلَغَ تِسعَ سِنینَ عَلی قَدرِ مایُـطِیقُهُ، فَاِن اَطاقَ اِلَی الظُّـهرِ اَو بَعدَهُ صامَ اِلی ذلِکَ الوَقـتِ، فَاِذا غَلَبَ عَلَیهِ الجُـوعُ و العَـطَشُ اَفـطَرَ

کودک وادار به روزه داشتن می شود هنگامی که به نُه سال رسید، به قدر طاقتش، پس هرگاه تا ظهر توانایی دارد، تا همان وقت روزه بگیرد، و چون گرسنگی و تشنگی براو غالب شود افطارکند.

حدیث دوم

حلبی ازهمان‌حضرت روایت‌کرده‌که گفت:

اِنَّا نَأمُرُ صِـبیانَـنا بِالصِّـیام اِذا کانُوا بَنی سَبعٍ، بِما اَطاقُوا مِن صیامِ الیومِ ما کانَ اِلی نِصـفِ النَّـهارِ اَو اَکثَرَ مِن ذلِکَ اَو اَقلَّ. فَاِذا غَلَبَـهُمُ العَـطَشُ و الغَرَثُ اَفـطَرُوا، حتَّی یَـتَعَوَّدُوا الصَّومَ و یُـطیقُوهُ، فَـمُرُوا صِـبیانَکُم اِذا کانوا اَبناءَ تِسعِ سنینَ بِما اَطاقُوا مِن صِیامٍ، فَاِذا غَلَبَـهُمُ العَـطَشُ اَفـطَرُوا.

همانا ما-اهل بیت- کودکانمان را وقتی هفت ساله شدند وادار می کنیم که روزه بگیرند به قدری از روز را که توانایی دارند، تا نصف روز یا بیشتر یا کمتر، پس وقتی تشنگی و گرسنگی بر آنها غالب گردد افطارمی کنند، چنین می کنیم تا به روزه عادت کنند و طاقت بیاورند (یعنی هنگامی که بالغ و مکلّف شوند روزه داشتن برایشان صعب و دشوار نباشد) . پس شما هم کودکانتان را به روزه داشتن وادار سازید هنگامی که نُه ساله شدند، آن هم به اندازه‌یی که طاقتش را دارند، نصف روز یا بیشتر یا کمتر، پس وقتی تشنگی بر آنان غلبه کند افطارنمایند.

درحدیث فوق «صبیان» آمده ودرحدیث قبل «صبیّ» . وصبی و صبیان برسبیل تغلیب شامل‌دختران نیز می شود، زیرا امام درمقام‌بیان تعلیم‌دادن کودکان‌است، اعم‌از پسر و دختر. چون واضح است که تمرین روزه اختصاص به پسران نابالغ‌ندارد و شامل دخترانی که به‌حدبلوغ نرسیده‌اند نیزمی شود. بناءبراین، روزه‌داشتن دختران در سن نُه سالگی، همانندپسران، تمرینی است نه‌تکلیفی.

حدیث سوم

سَکونی ازصادق‌آل ازپدرش ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

اَلصَّبِیُّ اِذا اَطاقَ اَن یَـصُومَ ثَلاثَهَ اَیَّامٍ مُتَـتابِعَهً فَـقَد وَجَبَ عَلَیهِ صیامُ شَهرِ رَمَضانَ.

هرگاه کودک توانایی روزه داشتن در سه روز پی درپی را دارد، روزهٔ ماه رمضان بر او واجب است.

مراد از «وجوب» دراین‌حدیث هم، معنای لغوی آن‌است، چون درلغت «وجوب» به معنای ثبوت است، وهیچ کس وجوب‌دراین حدیث‌را وجوب‌شرعین دانسته. بناءبراین معنای این‌حدیث این‌است که روزهٔ‌رمضان براو ثابت‌است استحباباً، علاوه‌براین اگر مراد وجوب‌شرعی باشد متن‌خبر فاسدخواهدبود. زیرا قدرت بر روزه‌داشتنِ سه‌روز، دلیل استطاعت برروزه‌گرفتن تمام‌ماه نیست.

حدیث چهارم

سمّاعهٔ ازحضرت‌صادق علیه‌السلام روایت‌کرده‌که گفت:

سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبیٍّ مَتی یَـصُوم؟ قال: اِذا قَوِیَ عَلَی الصِّـیام.

از او دربارهٔ کودک پرسیدم که چه وقت روزه می گیرد؟ گفت: هنگامی که قوّهٔ روزه گرفتن را داشته باشد.

این سؤال وجواب، اعم‌از روزهٔ واجب و روزهٔ‌تمرینی است، ولی ظاهرسؤال براین دلالت داردکه مرادسائل روزهٔ تمرینی بوده، زیرا سؤال‌او ازاین است‌که چه وقت‌روزه بگیرد، نه ازبلوغ، وهرگاه سؤالش از روزهٔ واجب بود، می پرسید چه وقت روزه براو واجب می شود. ضمناً این‌حدیث مُضمَراست وچون سمّاعه ازاصحاب امام صادق علیه السلام بوده ظاهراً مرجع‌ضمیر حضرت‌صادق، می باشد.

حدیث پنجم

معاویهٔ بن‌وَهْب روایت‌کرده میگوید:

سَألتُ ابا عبدِاللّه علیه السلام فی کَم یُؤخَـذُ الصَّبیُّ بِالصِّـیامِ؟ قال: ما بَینَهُ و بَینَ خَمسَ عَـشَرَةَ سَنَـةً و اَربَـعَ عَـشَرَةَ سَنَـةً. فَاِن هُوَ صامَ قَبلَ ذلِکَ فَـدَعْهُ.

از ابی عبداللّه علیه السلام دربارهٔ کودک سؤال کردم که چه وقت وادار به روزه داشتن می گردد؟ گفت: وقتی به پانزده سال و چهارده سال رسید. پس هرگاه پیش از آن روزه‌گرفت او را واگزار تا بگیرد.

این‌خبر بیش از روزهٔ تمرینی را افاده‌نمی کند.

صدوق بعدازنقل احادیث‌فوق درکتاب من لایحضره‌الفقیه میگوید:

و هذِهِ الاَخبارُ کُلُّها مُتَّـفِقَـةُ المعانی یُؤخذُ الصَّبیُّ بالصِّیام اذا بَلَغَ تِسعَ سنین اِلی&۳۹ اَربَعَ عَـشَرَةَ سَنَةً اَوخَمسَ عَـشَرَةَ سَنَةً، وکذلکَ المرأةُ اِلَی الحَیـضِ، و وُجوبُ الصَّومِ علیهِما بَعدَ الاِحـتلام و الحیض، و ما قَبلَ ذلک تَأدیبٌ.

این‌اخبار کلاً متفق المعنی هستند (یعنی اختلافی دربین‌آنها نیست وحاصل همهٔ‌آنها این است که) کودک‌را وادار‌به روزه‌داشتن می کنند هنگامی که نُه ساله‌شد تاچهارده یا پانزده‌سال، و همچنین زن‌را ازهفت سالگی تا هنگامی که حائض‌گردد. و وجوب روزه برپسر ودختر بعد از احتلام وحیض‌است وپیش ازآن تمرین وتأدیب می باشد.

ما می گوییم: به‌مقتضای اخبار، کودک‌را، چه‌پسر وچه‌دختر، ازسن هفت‌سالگی و در برخی ازاخبار ازسن نُه سالگی وادار می کنند چندساعتی از روز را امساک‌نماید، و متدرجاً هرچه‌سنّشان زیادترشد برمقدار امساک می افزایند تاجایی که درماه صیام چند روزی صـائم شوند وبرای بعد ازبلوغ عادت‌کرده روزه برآنها دشـوار و طاقت‌فرسا نباشد. حکم‌نمازهم مانند روزه است‌که قبل‌ازبلوغ باید دختر وپسر تمرین‌کنند. نسبت به سایراحکام‌نیز باید به انجام واجبات واحتراز ازمحرّمات عادت‌داده‌شوند.

صدوق، بالمرَّه، سال‌را دربلوغ دخترو پسر ملاک‌نگرفته وفقط احتلام وحیض را علامت بلوغ شمرده، واین همان است‌که مدلول صریح‌آیات و روایات متواتره‌است و هم موافق اصل‌برائت، اصل عدم‌ازلی واصل استصـحاب می باشد. و «اصول» چون قطعیت دارند، مُنتَقض‌نمی شوند مگر به‌دلیل قاطع. چنین‌دلیلی هم، جزاحتلام وحیض وجود ندارد، بلکه ادلّهٔ‌کتاب وسنت موافق اصول‌مذکوره است نه ناقض‌آنها.

حدیث ششم

محمدبن علی بن محبوب از محمد بن‌الحسین از احمد بن‌الحسن بن‌علی از عمرو بن سعید از مصدَّق بن‌صَدَقه از عمّار ساباطی ازامام‌صادق علیه‌السلام رایت‌کرده گفت:

سَألتَهُ عَنِ الغُلامِ مَتی&۳۹ تَجِبُ علیهِ الصَّلوۀ؟ قال:

اذا اَتی علیهِ ثَلاثَ عَشَرَۀَ سَنَۀ، فَاِن احتَلَمَ قَبلَ ذلکَ فَقَد وَجَبَتْ علیه الصَّلوۀ و جَری علیهِ القَلَمُ، و الجاریَۀ مثلُ ذلکَ اِن اَتی لَها ثَلاثَ عَشَرَۀَ سَنَۀ او حاضَتْ قبلَ ذلک فقد وَجَبَتْ علیهَا الصَّلوۀ و جَری علیهَا القلمُ.

ازامام صادق علیه‌السلام دربارۀ پسر پرسیدم که چه وقت نماز براو واجب می گردد؟ گفت: هنگامی که سیزده سال براو بگزرد. پس هرگاه پیش از سیزده سال محتلم شود، بعد از احتلام نماز بر او واجب است و قلم تکلیف بر او جاری خواهد شد. و دختر نیز هرگاه به سیزده سالگی رسید، و یا قبل از آن حائض شد، نماز بر او واجب و قلم تکلیف بر او جاری می گردد.

دراین روایت هیچ فرقی بین دختر وپسر ازلحاظ سن نگزارده، و ملاک بلوغ را احتلام پسر وحیض‌دختر قرار داده، زیرا گفته‌است اگر قبل‌از سیزده‌سال پسرمحتلم یا دختر حائض‌گردد، همان وقت نماز برآنها واجب وقلم تکلیف برآنان جاری خواهد شد. این‌حدیث برآن دلالت‌داردکه ممکن‌است پسرپیش‌از سیزده‌سال‌محتلم، ودختر قبل ازسیزده سال حائض شود. وبیش ازاین دلالت‌نداردکه بر پسرودختر درسن‌سیزده سالگی نماز واجب‌است. ونظر به‌این‌که «وجوب» درلغت به‌معنای ثبوت‌است، که اعم از وجوب‌شرعی واستحباب‌می باشد، ودراخبار عدیده‌نیز «وجوب» به این معنی آمده، و هرگاه تردیدشود کدام‌معنی مراداست، باید برقدرمسلم حمل‌شود، و وجوب‌شرعی زائد بر مستحب است، زیرامستحب، امربه فعل‌است باعدم‌نهی ازترک، و «واجب» امر به فعل‌است با نهی از ترک. پس استحباب قطعی است و وجوب شرعی مشکوک است. بناء‌براین وجوب‌را بایدحمل به‌ثبوت نمودکه اعمّاز واجب شرعی ومستحب‌است، و قدر مسلم و مقطوع آن استحباب است.

بدین طریق، اخبار باهم جمع می شوند ولازم نمی آیدکه برخی ازآنها را کنار بگزاریم. ونظربه این‌که احدی از فقهاء، اعم‌از کسانی که سن‌را دربلوغ مدخلیت‌داده‌اند و کسانی که فقط احتلام وحیض‌را ملاک‌بلوغ دانسته‌اند، نگفته است پسر ودختر درسن سیزده سالگی بالغ‌می شوند، ازاین‌رو توجیه صاحب‌وسائل صحیح‌نیست‌که بعداز نقل حدیث فوق می گوید:

اَقول: هَذا محَمولٌ عَلَی حُصولِ الاِحتِلامِ اَوِ الاِنباتِ لِلغلام فِی الثَّلاثَ عَشَرۀ سَنَۀ و عدمِ عقلِ الجاریَۀ قبلَها.

این‌حدیث براین حمل‌می شودکه پسرپیش ازسیزده‌سال محتلم‌شده‌باشد یاموی درشت بر عانۀ وی روییده باشد ودخترهم پیش‌ازسیزده‌سال عقل وادراک نداشته‌باشد.

از صاحب وسائل می پرسیم چه قرینه‌یی درحدیث است‌که دلالت‌کند براشتراط تقدم احتلام یا انبات بر سیزده سال؟ مگر بدون قرینه می توان حدیث‌را مشروط به‌شرطی نمود که ازآن خالی است؟ وبازمی پرسیم: کجای حدیث دلالت‌داردکه ذکرسیزده‌سال برای بلوغ‌دختر، مشروط به‌این است‌که پیش‌ازآن دارای عقل نباشد وهنگامی که به این سن رسید دارای عقل شده‌باشد؟! واقعاً جای بسی تعجب است‌که فقیهی درمسأله‌یی نظری اتخاذکند و دلیل هایی راکه مخالف نظراو است، بدون هیچ شاهدی، بانظر خود تطبیق دهد، وخبررا به‌نحوی توجیه‌کندکه به‌کلی با مدلولش مُباین ومعارض‌باشد!!

ازآنجایی که صاحب وسائل دختر را درنُه سالگی وپسر را درپانزده سالگی، یا روییدن مو برعانه یااحتلام، بالغ می داند، خبرمخالف‌را بدینگونه تفسیرمی نماید.

ازطرف دیگر تمام‌فقهاء این‌حدیث را مردود دانسته‌اند. تفسیری راهم‌که ما براین حدیث نوشتیم بدین جهت است که مطلقاً حدیث‌را ردّنکرده باشیم، اگرچه این‌حدیث در غایت ضعف‌است. زیرا درسندآن «احمدبن‌الحسن» واقع است و او فَطَحی مذهب بوده، چنانکه درکتب‌رجال آمده، من‌جمله در منتهی المقال معروف‌به رجال‌بوعلی که گفته است:

احمدُ فَطَحیٌّ کَاَبیهِ الحَسَنِ و اَخیهِ محمدٍ.

احمد فطحی است مانند پدرش حسن وبرادرش محمد که آنان نیزفطحی بوده‌اند.

علامه در خلاصه می گوید: اَنَا اَتَوَقَّف فی روایَتِه.

من در روایت او متوقفم (یعنی به روایت او عمل نمی کنم).

ما می گوییم: نجاشی او را توثیق کرده ولی موردقبول نیست، زیرا فطحی بودن او مسلّم و وَثاقت او مشکوک است، بدین‌سبب اعتباری به‌روایات اونیست. ونیز درسند آن عَمروبن سعیدمداینی قراردارد که اونیز فطحی بوده وباز توثیق نجاشی به‌او مورد قبول نیست. وهمچنین درسند مصدَّقبن‌صَدَقَهٔ و عمّارساباطی واقعندکه هر دو فطحی بوده‌اند، وبه همین‌سبب فیض در وافی برای این چهارنفر رمز «الفطحیهٔ» را وضع نموده.

اما امکان احتلام پسر پیش از سیزده و امکان حیض دختر قبل از سیزده سال بالاتفاق صحیح است، به خصوص دربلادحارّه مانند «نجدوحجاز» واکثر بلادافریقا وهمهٔ نقاطی که به‌خط استواء نزدیکند. دخترهم قبل‌از نُه‌سال حائض‌شدنش ممکن‌می باشد، اگر چه بسیارنادر است، حتی دربلاد حارّه. وامکان‌آن نظیرامکان شش‌ماه حمل است که به‌ندرت اتفاق‌می افتد جنین بعداز شش‌ماه متولدشود و زنده‌بماند، ولی وقوع آن ممکن هست. به همین سبب فقهاء اقلّ حمل‌را شش‌ماه‌دانسته وبه‌این آیه استنادکرده‌اند که: حَمْلُهُ و فِصالُهُ ثَلاثونَ شَهراً. (الاحقاف-۱۵) . حمل فرزند تا گرفتن او از شیر سی ماه است.

و شیرخوارگی اورا بااستناد به‌آیهٔ زیر دوسال شمرده‌اند.

وَالوالِداتُ یُرْضِعنَ اَولادَهُنَّ حَولَیْنِ کامِلَینِ. (البقره-۲۳۳)

مادرها دو سال تمام اولاد خود را شیر می دهند.

البته این‌دستور برای کسی است که بخواهد شیردادن را کامل‌نماید. دراین صورت دو سال رضاع وشش‌ماه حمل جمعاً سی ماه می شود. پس هرگاه زنی شوهرکند وبعد از ازدواج، به‌فاصلهٔ شش‌ماه فرزندبیاورد، این‌فرزند ازهمین شوهر خواهدبود.

نتیجه: بناءبرآنچه گفته‌شد معنای حدیث این‌است که هرگاه‌پسر تاسیزده‌سال محتلم نشود ودختر تا سیزده سال حائض‌نگردد، واجب‌است نمازبخوانند، ولی نه‌وجوب به معنای مصطَلح‌که ترکش عقاب‌باشد، بلکه‌وجوب به‌معنای ثبوت که مفید کمال اهتمام به نمازاست ونزدیک به‌وجوب‌شرعی می باشدکه مصطلح‌است. اما «جریان قلم» به‌این معنی است‌که حسنات وعبادات پسر ودختر، بعداز سیزده‌سال دردیوان اعمالشان ثبت می گردد نه‌سیّئاتشان. ودر اخبار عدیده «وجوب» به‌همین معنی آمده‌است، ازآن جمله خبر طَلحَهٔ بن‌زید ازابی عبداللّه علیه‌السلام روایت است که گفت:

اِنَّ اَولادَالمسلِمینَ مَوْسُومُونَ عِندَاللَّه شافِعٌ مُشَفَّعٌ، فَاِذابَلَغُوا اثْنَتَیْ عَشَرَهَٔ سَنَهٔ، کُتِبَ لَهُمُ الحَسَناتُ، فَاِذا بَلَغُوا الحُلُمَ کُتِبَتْ عَلَیهِمُ السَّیِّئاتُ.

فرزندان مسلمین در نزد خدا شفیع پزیرفته شده‌اند (چون والدین، اولاد خود را به نماز واداشته‌اند وبه اعمال‌نیک عادتشان داده‌اند، شریک ثواب‌اعمال آنهامی باشند، وهمین است مراد ازشفاعت) . پس هنگامی که به دوازده سال رسیدند حَسَناتشان ثبت می گردد، اما وقتی به حُلُم برسند (یعنی بالغ‌شوند) سیّئاتشان نوشته خواهد شد.

حدیث هفتم

منصوربن‌حازم ازصادق‌آل، ازآباء خود علیهم‌السلام، ازرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله روایت‌کرده‌که گفت:

لارِضاعَ بعدَ فِطامٍ و لایُتمَ بعدَ احتِلامٍ.

رضاعی بعد از فطام نیست، و بعد از احتلام هم یُتم نیست.

یعنی بعدازآنکه کودک‌را ازشیرگرفتند هرگاه‌مادرش به‌طفلی دیگر شیردهد، رضاعی شرعی که موجب محرمیّت است حاصل‌نمی گردد. وصغیرنیز بعداز احتلام بالغ و کبیر می شود واز یتیم‌بودن بیرون‌می آید.

حدیث هشتم

رسول امین صلی اللّه علیه وآله هنگامی که مُعاذبن‌جبل را مأمور دریافت جزیه از اهل کتاب نمود فرمود:

خُذ مِن کُلِّ حالمٍ دیناراً عَدلَهُ مَعافِرَ.

از هر محتلم (بالغی) یک دینار به عنوان جزیه بگیر یا معادل آن از بُرْدهای مَعافِری.

و معافر قبیله‌یی بود دریمن ، وازباب اطلاق اسم‌سبب برمسبّب برپارچهٔ بُرد ساخت قبیلهٔ معافر، معافری اطلاق شده.

حدیث نهم

وَلو اَنَّ غُلاماً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ ثُمَّ احْتَلَمَ، کانَت علیهِ فریضَۀ الاِسلام.

اگر پسر بچه‌یی ده‌بار اعمال حج بجاآورْد، سپس محتلم گردید، بر او انجام فریضهٔ حج واجب است.

زیرا ممکن‌است کودک هفت‌ساله‌را همه‌ساله به‌حج‌ببرند واورا مُحرِم‌نمایند، و تا قبل از سن‌هفده یا هجده سالگی محتلم‌نگردد. نظیراین‌حدیث ازطرق‌عامه، از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله واردشده‌که درباب اخباربلوغ مذکور است.

حدیث دهم

سید رسل صلی اللّه علیه وآله گفت:

لایَجوزُ طَلاقُ الغلامِ و لاوَصِیَّتُهُ و لاهِبَتُهُ و لاصَدَقَتُهُ حتَّی یَحْتَلِمَ.

نه طلاق پسر (که ولیّ برایش همسرگرفته) و نه وصیتش و نه بخشش او و نه صدقه‌اش جائز است تا هنگامی که محتلم گردد